



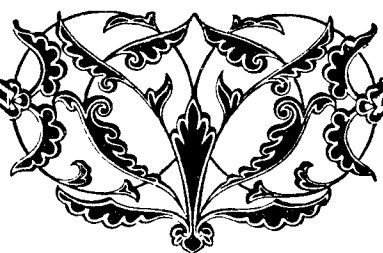
مخبرنامه

حضرت آیت الله مطهری

از

حضرت حجت الاسلام وایمن

آقای حاج سید احمد خمینی



مخبر نام

ب

حضرت آیت اللہ مفتی

از

حضرت حجت الاسلام و الامین

آقای حاج سید احمد خمینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فهرست مطالب

۱۰	نامه امام امت به نمایندگان مجلس و وزراء
۱۴	مقدمه
۱۸	نامه حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سیداحمد خمینی
۷۲	اسناد و مدارک
۱۱۴	ضمائم
	الف — نامه مهدی هاشمی به حضرت آیت الله منتظری
	ب — نامه مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی
	ج — نامه مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی در آخرین لحظات حیات

نامه امام امت

به نمایندگان مجلس وزراء





بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت فرزندان عزیز نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و وزراء محترم
دامت افاضاتهم.

با سلام

شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی دانید قضیه از چه قرار
است. همینقدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه ها و بیغامها
تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدینجا ختم نگردد؛ ولی متأسفانه موفق
نشده. از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضا میکرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و
اسلام بگیرد؛ لذا با دلی پر خون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار
گذاشتم. انشاء الله خواهان برادران درآینده تا اندازه ای روشن خواهند شد.
سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست و در
صورت تخطی هرکس در هر موقعیت بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد. توفیق
همگان را از خداوند متعال خواستارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روح الله الموسوی الخمینی

۶۸/۱/۲۶

(سند شماره ۱)

مقدمه





بسمه تعالی

حضرت آیت الله

نوشته ای که در پیش روی دارید اشاره ای است به علل و عوامل و ریشه های مسائلی که عدم توجه به آنها و نصایح مکرر حضرت امام موجب واقعه تلخ قائم مقام رهبری گردید.

گرچه نگارش این نامه برای کسی که عمری به جنابعالی عشق ورزیده است بسیار سخت و باورنکردنی است، ولی فقط برای ادای دین خود به امام — که مظلوم است — و هم چنین برای خدمت به مردم که مشتاقانه طالب حقیقتند، به چنین نوشته ای دست زده ام.

از آنجا که در ارسال این نوشته شتاب داشتم، از فصل بندی و تنظیم و تبویب مطالب چشم پوشیدم. به همین جهت مطالب این نامه دسته بندی نشده است و در خیلی موارد تکراری است (که البته تکرار آنها را لازم می دانستم). این نوشته مواد خام این قضیه تلخ است و تحلیل در آن کمتر به چشم می خورد. امیدوارم نویسندگان و تحلیلگران در جای خود به آن بپردازند.

ملاک نوشته من رضایت حق است و روشن شدن حقیقت و قدر مسلم این است که پس از این نوشته حرف و حدیثها و تهمتها از طرف همان طیفی که در این نامه از آن سخن رفته است، آسوده ام نگذارند؛ ولی چه باک. هر چه در باره من بگویند بپذیریم، ولی ناسزا، مطالب این نامه را تغییر نخواهد داد.

از آنجا که در متن وقایع انقلاب خصوصاً در جزء جزء ماجرای حضرتعالی و برخورد گرم و صمیمانه حضرت امام با شما و تلاش معظم له برای نجاتتان از چنگال توطئه گران و نفوذیها بودم فکر کردم اگر حقایق را بازگو نکنم به اسلام و انقلاب و امام و مردم خیانت کرده ام.

چه بسا نسل معاصر و آیندگان براساس ناآگاهی تصور کنند که جنابعالی را یک شبه و بدون مقدمه کنار گذاشته اند، در حالیکه به هیچ وجه این گونه نبوده است.

ذکر این نکته در بیان تلخی حادثه کافی است که حضرت امام روحی فداه پس از



کنار گذاشتن شما ظرف چند ساعت چندین بار گریستند و بارها فرمودند که لحظه ای از آقای منتظری غافل نیستم، ولی چه کنم که مصلحت نظام ایجاب می کرد که ایشان کنار بروند.

نامه من به شما تا اندازه ای حقیقت را روشن می کند و گمان نمی کنم کسی با مطالعه گوشه هایی از دهها نامه و سند به نتیجه ای غیر از آنچه من رسیده ام برسد.

سوالی که ممکن است مطرح گردد این است که چرا نظام از اول چنین برخوردی نمود و با علم به یک سلسله ضعفها و اشکالات مویذ شخصیت و موقعیت شما گردید؟ باید در جواب گفت که امام به خاطر علاقه شدیدی که به جنابعالی داشتند همواره درصدد اصلاح و ارشاد و حفظ و نگهداری و رهایی شما از چنگال ضد انقلاب بوده اند که شاید از مسیر ابهام آمیز خود برگردید و ثانیاً اخیراً حضرت امام به مسائلی برخورد کردند که دیگر درنگ را جایز ندانستند.

در خاتمه من تأکید می کنم که هرگز منظورم از این نامه این نیست که خدای ناکرده بگویم جنابعالی تفکر و خط منافقین و لیبرالها را پذیرفته اید، بلکه غرضم این است که ثابت شود جریان توطئه گری طیف مهدی هاشمی با القائات خود، شما را وادار به [گرفتن] مواضعی کرده اند که بعضی از گفته های شما چیزی جز خواست دشمنان قسم خورده انقلاب و اسلام نبود.

تذکر این نکته بجاست که نامه های شما به حضرت امام حاوی مسائل بسیار مفیدی هم هست که از روی درد و رنج و دفاع از انقلاب و اسلام نگاشته شده است. این بعد قضیه هرگز نادیده گرفته نشده و نمی شود، ولی این نوشته برآن نیست که خدمات حضرتتان را ترسیم کند که خدمات شما خود کتاب مفصلی خواهد شد و هیچ کس زحمات و فداکاریهایتان را فراموش نمی کند و رهبر انقلاب و همه دوستان انقلاب از این موضوع درشگفتند که چرا شما یک مرتبه از آن مواضع به این موضعگیریها رسیدید. این نوشته برآن است تا نشان دهد برای عدم تحقق آنچه که شد چه زحماتی کشیده شده است و ریشه آنچه که نمی بایست می شد چیست.

ارادتمند قدیمی - احمد خمینی

نامہ حضرت حجت الاسلام والمسلمین

آفامی حاج سید احمد خٹمی



بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت الله آقای منتظری دامت افاضاته

با عرض سلام و دعا برای سلامتی جنابعالی

مدت مدیدی بود تصمیم داشتم مسائلی را خدمتتان عرض کنم، نه و قتم اجازه می داد و نه حال و ذهنیت جنابعالی را مساعد برای تحلیل واقعیات می دانستم. ولی واقعیات تلخ تر از زهری که اتفاق افتاد، زمینه را فراهم ساخت و من نیز احساس تکلیف بیشتر می کنم و با اجازه شما بدون مقدمه و تعارفات معموله به سراغ اصل مطلب می روم که مقصر در این واقعه کیست؟

شما راجع به هرکسی که بگویید با شما میانه ای نداشته است، درباره من چنین چیزی نمی توانید بگویید، چرا که از وقتی که خودم را شناختم، مرید و مروج شما بودم. اگر شما همیشه امام را ترویج می کردید من هم همیشه بعد از امام شما را ترویج می نمودم. اگر ترویج شما از امام به عنوان یک مجتهد مسلم پرفایده بود، ترویج من هم به عنوان فرزند امام از شما مؤثر بود. در سال ۵۸ من قائم مقامی رهبری شما را به خیال اینکه رضای خدا در آن است عنوان نمودم.

حضرت آیت الله

باور نمی کردم روزی بیاید که ناچار باشم نامه ای تلخ برایتان بنویسم. ولی از آنجایی که هنوز مانند سال ۵۸ بر عقیده خود پابرجایم که امام مظلوم است، لازم دیدم با [نوشتن] چند جمله ای در مورد شما و مواضع شما، جنابعالی را خسته کنم.

امروز که این نامه را برای شما می نویسم قلبم آرام و مطمئن است که وظیفه دوستی و ارادت و صداقت را تا آنجا که در توان داشتم انجام داده ام و از آنجا که هر روز احتمال می دادم به واسطه برخوردها و مواضع شما این حادثه اتفاق بیافتد صریحاً و به دفعات به آقای هادی هاشمی داماد حضرتعالی گفتم که اگر قضایا به همین شکل ادامه پیدا کند، علی الظاهر امام تحمل نخواهند کرد و مصلحت نظام را بر همه چیز و همه کس مقدم می دارند. و همین پیغام را [نیز] به شما دادم، ولی هیچ گونه فایده ای نکرد و من مطمئنم که آقای هادی هاشمی به این نتیجه رسیده بود که امام و نظام چاره ای ندارند،



جز اینکه دنبال آقای منتظری بدوند و چرا آقای منتظری آنچه را که مایل است نگوید؟ پس باید بگوید و امام هم باید قبول کند، که این حرف را از لابلای چند ساعت بحث با او در آوردم.

من برای اینکه این حادثه پیش نیاید بارها فقط و فقط برای دیدن آقا هادی به قم آمدم و با او در تمام زمینه‌ها به خصوص این قضیه تلخ صحبت کردم و بازگشتم و به او گفتم که این کار من صرفاً برای دوستی و علاقه به آقا است. یک مرتبه فکر نکنید از موضع ضعف است. او می‌گفت می‌دانم. ولی من می‌فهمیدم که این گونه فکر نمی‌کرد و معتقد بود ما از روی احتیاج این گونه برخورد می‌کنیم. چرا که حضرتعالی را نمی‌شود کنار گذاشت، پس چرا او و طیف آقامهدی از دهان حضرتعالی مسائلشان را حل نکنند؟

حضرت آیت الله

من به آقای هادی هاشمی در یکی از ملاقاتهای چند ساعته‌ام گفتم که آقای منتظری مانند ظرف شیشه‌ای می‌ماند و امام ظرف فلزیند، اگر به هم بخورند ایشان خرد می‌شود. به ایشان بگویید امام نشان داده است که در مقابل مصلحت نظام و اسلام از هیچ چیزی نمی‌گذرند. ولی متأسفانه بعداً که از ایشان پرسیدم که به آقای منتظری گفتی؟ گفت: نه، مطلب تند بود. به ایشان گفتم: به آقای منتظری بگویید، این حرف درستی نیست که «یا تمام حرفهای مرا باید رادیو تلویزیون بگذارد و یا من فریاد می‌کشم که سانسور است».

گفتم: حرفهای ایشان به ضرر خودشان است. در آینده صحبتهای ایشان را کنار صحبتهای امام می‌گذارند و به عنوان مخالف امام نمی‌گذارند ایشان پا بگیرد.

حضرت آیت الله منتظری

قبل از انقلاب همه غیر از امام از منافقین دفاع می‌کردیم (دفاع از بازرگان و باند ایشان که مساله‌ای نبود). نامه شما و آقای طالقانی و آقای مطهری در دفاع از منافقین به حضرت امام و پشتیبانی تمامی دست اندرکاران مبارزه از آنان، چیزی نیست که مخفی باشد. در سفری که قصد داشتم نجف، خدمت امام برسم با یکی از دوستان ملاقات کردم. ایشان به من گفت: به امام بگویید تأیید از مجاهدین را هر چه سریعتر انجام دهند که دیر می‌شود و عقب می‌مانیم. خدمت امام مطلب را عرض کردم. امام فرمودند: «آقایان



منتظری و طالقانی و مطهری هم مرا تشویق به دفاع از آنان کردند، ولی شماها متوجه نیستید. اینها شماها را بازی داده‌اند. اینها به اسلام ما معتقد نیستند. دوستان خارج کشور هم در این مورد به من فشار آورده‌اند، ولی آنها هم سرشان کلاه رفته است».

بعد از انقلاب من مانند امروز شما، فکر می‌کردم که می‌شود منافقین و لیبرالها و سایر گروههایی را که در مبارزه دخالت داشتند جذب نمود. بنابراین به آنها نزدیک شدم. من بارها به مرحوم شهید والامقام دکتر بهشتی و آقایان هاشمی و خامنه‌ای می‌گفتم: اگر شما به مسئله‌ای رسیدید، من به آن عمل می‌کنم؛ ولی معتقدم که این گروهها را می‌شود جذب کرد. دیری نپایید که دیدم این گروهها سرم کلاه گذاشته‌اند.

شبی تا صبح فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که من غیر از آقایان بهشتی و هاشمی و خامنه‌ای و افرادی که در این ردیف می‌باشند، هستم. آنها خود با بقیه فرق می‌کنند، ولی من فرقم با بقیه این است که تنها فرزند امام هستم و تنها به خاطر فرزند امام بودن است که مورد علاقه دوستان و بعضی از مردم هستم. تصمیم گرفتم این مسئله را بنویسم و هیچ کاری که برخلاف میل رهبری و دوستان مورد اعتماد رهبر است انجام ندهم و این مطلب را نوشتم و روزنامه‌ها هم منعکس کردند. همیشه از خداوند خواسته‌ام تا [مرا] در موضعی که باید باشم قرارم دهد و هیچگاه ادعایی بیش از آنچه هستم نداشته باشم. از قبیل من هزاران طلبه در حوزه‌ها مشغول درس و بحثند که تنها فرقشان با من در این است که فرزند امام نیستند. اکنون تمامی دوستان مخلص شما، از جنابعالی می‌خواهند تا از مواضعتان که نتیجه القائنات شیطانی بوده است عدول نمایید. مسلم است که این کار شهادت می‌خواهد. ولی خیر شما در این است که به اشتباهات خود اعتراف کنید که اعتراف به اشتباه خیلی بهتر از اصرار بر گناه است.

حضرت آیت الله

به آقاهادی گفتم که امروزه افراد اهل تقلید و روحانیون، یا مقلد امام هستند و یا مقلد غیر امام هستند. آنها که مقلد دیگر مراجع بزرگوار اسلامند با بودن امام حاضر نشدند از حضرت امام تقلید کنند چه رسد به شما. از طرفی دیگر، روشن است که اگر مرجعشان بعد از امام فوت کند طرز تفکرشان به گونه‌ایست که جذب افرادی غیر از شما می‌شوند و اگر قبل از امام مرجعشان فوت کند به عقیده من بسیاری از آنان مقلد امام نخواهند شد. آن دسته هم که مقلد امام بشوند، مسلماً مقلد شما نمی‌شوند. اما مقلدین امام برسه گونه‌اند: یا



با شما دشمنند، یا با شما دوستند و یا بی طرفند. آنها که مقلد امام هستند و با شما دشمنند، می دانید تعدادشان کم نیست. مسئله شهید جاوید، مسئله فدک، مسئله مهدی هاشمی و از این قبیل مسائل که در مورد آنها حساسیت است کم نیست و درست روی همین زمینه بود که ما اصرار داشتیم، آقای شیخ نعمت الله نجف آبادی (مؤلف کتاب شهید جاوید) در حسینیه جنابعالی مباحثه نکند و متأسفانه شما زیر بار نمی رفتید. حتی روحانیونی هستند که با انقلاب نه تنها میانه ای ندارند که مخالف هم هستند، ولی امام را قبول دارند. چرا که معظم له را شخصی می دانند دارای ولایت محکم؛ ولی با شما مخالف هستند. چرا که — به غلط — شما را فردی می دانند ضد ولایت. روحانیون اصفهان را در نظر آورید — اصفهانی که شهر شماست — ببینید چه تعداد از روحانیون سرشناسی هستند که با شما میانه خوبی ندارند و یا دشمنند. حال دشمنی بر سر چیست؟ و در شهرهای دیگر وضع چگونه است — که مسلماً بهتر از اصفهان نیست — بماند.

این افراد بعد از امام، که با شما دوست نمی شوند، بلکه جرأت پیدا می کنند و نقاط ضعف شما را بزرگ می کنند و علناً با شما دشمنی خواهند کرد آن وقت است که می گویند امام با لیبرالها بد بود، آقای منتظری خوب. امام با منافقین بد بود، آقای منتظری خوب. امام بچه های اطلاعات را که جانشان را کف دستشان گذاشته اند سربازان امام زمان (علیه السلام) می دانست، آقای منتظری [آنها را] از ساواکیهای شاه بدتر می دانست و مدرکشان نوشته های جنابعالی خواهد بود. چرا که امروز اطرافیان شما خواسته اند تا شما ژست آزادی خواهی بگیرید.

اما آنانی که مقلد امام هستند و بی طرفند، ممکن است بعد از امام بعضی از آنان از شما تقلید کنند ولی از آنجایی که بدون انگیزه هستند علی الظاهر بیشتر آنها از شما تقلید نمی کنند. از آن گذشته، این عده، اهل این که خود را به آب و آتش بزنند نیستند و از آنجا که شما زمینه امام را ندارید و دشمن زیاد دارید، به محض احساس خطر از شما می برند و روی این دسته هم نمی توانید سرمایه گذاری کنید. چرا که، شما اهل مبارزه اید و افرادی را می خواهید که اهل به آب و آتش زدن خود باشند و این افراد بیشتر جذب روحانیونی می شوند که به آنان القاء کرده اند که با مقداری پول باغ بهشت را می توان خرید، جذب آنهایی می شوند که به قول خودشان هم دنیا را داشته باشند، هم آخرت را، جذب



روحانیونی می‌شوند که در نجف و قم بر سر امام آن آوردند که شرم از بازگو کردن آن دارم. جذب کسانی می‌شوند که با کمال پررویی و بی‌تقوایی شما را وهابی می‌دانند.

اما آن دسته از مقلدین امام که دوستدار شما نیستند؛ بعد از امام یا از شما تقلید می‌کنند و یا از غیر شما. و این از آنجا نشأت می‌گیرد که در زمان امام دوستیشان با شما یا به خاطر خدمت‌های ارزنده شما به اسلام و امام است و یا به خاطر خودتان است. دوستداران شما که روحانیون خوب و مردم و طلبه‌های مخلص انقلابند و سختیها و مرارتها کشیده‌اند، نزدیک به تمام آنان هرگز حاضر نیستند امام و اهداف امام را رها کنند و شما را بگیرند. یعنی شما را «به خاطر امام» دوست دارند. مقصودم این است که اگر روزی امام بفرمایند به شما کاری نداشته باشند، این افراد دور شما نخواهند آمد. امام را رهبر انقلاب می‌دانند. با انقلاب او بزرگ شده‌اند و ارزشهای متعالی را در او خلاصه می‌بینند و شما را هم به خاطر اینکه در خط امام می‌باشید و امام را ترویج کرده‌اید و در راه انقلاب اسلامی امام صدمه دیده‌اید، دوست دارند و اگر شما روی دوستی امام تا آخر تکیه می‌کردید آنها شما را هم قبول داشتند. چرا که شما را بعد از امام مجتهدی می‌دانند که می‌شود در کنار آنان با آمریکا و شوروی جنگید؛ ولی اگر شما از امام فاصله بگیرید و حتی اگر امام روزی به شما احم کنند، آنها نیز بی‌درنگ به شما احم می‌کنند و حاضر نیستند شما را بدون حب امام را تحمل کنند.

اما یک دسته از مقلدین امام هستند که شما را منهای امام دوست دارند و شما را رها نمی‌کنند، خود قضاوت بفرمایید که این دسته چه تعدادی را تشکیل می‌دهند آیا با این دسته می‌توانید به مبارزات خود ادامه دهید یا [اینکه] خواه ناخواه جذب آنها می‌شوید و آنها هرگونه که مایل باشند شما را هدایت می‌کنند؟ متأسفانه شما امروز این گونه گشته‌اید. یعنی نه مقلدین سایر حضرات آیات، مراجع بزرگوار را دارید نه دوستان امام را، که بدون امام شده‌اید و مانده‌اید تنها با تعدادی افراد ناباب که اگر دقیق عمل نکنید رفته‌اید.

از آنجا که در شما صفا و پاکی را سراغ دارم، معتقدم خداوند شما را هدایت و حفظ می‌کند و از امام انشاء الله فاصله نمی‌گیرید و دوباره دوستان خوب قدیم خود را جذب خواهید کرد که انشاء الله این گونه بشود. البته این در صورتی است که یکی دو سال دست به هیچ کار غیر معقولی نزنید و کاملاً در خط امام باشید و از لیبرالها و منافقین فاصله بگیرید و



از آخوندهای مرتجعی که تا دیروز وهابیتان می دانستند و احتمالاً امروز از غالیان امیرالمؤمنین و نیز از افرادی که تا دیروز سبک سرتان می خواندند ولی امروز مبارزی خستگی ناپذیر، جداً جدا شوید. من فعلاً تنها خطر شما را منافقین و لیبرالهای بی دین و مرفهین بی درد نمی دانم. من علاوه بر آنها خطر را در آخوندهای بدجنس متحجری می دانم که در نجف امام را متهم به تارک الصلوة بودن کردند و پانزده سال خون به دل امام کردند. حواستان جمع باشد.

بگذارید به مطلب دیگری بپردازم و در زمینه مسائل «مهدی هاشمی» و گرفتاریهایی که مربوط به ایشان می شود مطلبی بگویم.

قبل از بحث در مورد نامه های جنابعالی به امام و بررسی نامه ها و نوآرها و مصاحبات آقای مهدی هاشمی، نظر شما را به قسمتی از پیام امام خطاب به مجلس خبرگان که تیرماه سال ۶۲ صادر گردید جلب می کنم. این پیام بیش از سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی است. گویی فقط برای شما نوشته اند و گویی تنها کسی که گوش به آن نداده است شماست. توجه بفرمایید:

«باید بدانید که تبهکاران و جنایت پیشگان بیش از هرکس چشم طمع به شما دوخته اند و با اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما با چهره های صد درصد اسلامی و انقلابی ممکن است خدای نخواسته فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله الله در انتخاب اصحاب خود. الله الله در تعجیل تصمیم گیری خصوصاً در امور مهمه و باید بدانید و می دانید که انسان از اشتباه و خطا مأیوس نیست. به مجرد احرار اشتباه و خطا، از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن کمال انسانی است و توجیه و پافشاری در امر خطا نقص، و از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید»
(سند شماره ۲)

گویی امام پنج سال بعد را می خوانده است و کانون خطر را دقیقاً از پنج سال قبل نشانه رفته است. آیا خدا را خوش می آید شما گوش به حرف چنین مرد زیرک و باهوشی ندهید؟

اما پرداختن به اعترافات مهدی هاشمی و نامه های جنابعالی به امام را که بیش از



دوسال است، دل امام را خون کرده است و امام بنا به مصلحت اسلام و نظام باخاری در چشم و استخوانی در گلو صبر کرده است، به امید خدا شروع می‌کنم.

قدر مسلم این است که شما در جریان حساسیت مردم و مسئولین روی قضیه مهدی هاشمی بودید و با وجود قرار گرفتن در مظان تهمت و علیرغم هشدارها و تذکرات دوستانه همه ما به خصوص حضرت امام مسئله او را جدی نمی‌دانستید و متأثر از القائات مهدی هاشمی و آقا هادی هاشمی عمل می‌کردید.

مهدی هاشمی در صفحه ۲۰ جلد اول پرونده خود آورده است:

«ه: از یکسال قبل از بازداشتن رفت و آمد مسئولین محترم جمهوری اسلامی خدمت آقا شروع شد و همه آنان نسبت به سوابق من قبل از انقلاب و نقاط ضعف بعد از انقلاب خدمت آقا صحبت‌هایی را مطرح می‌ساختند، از قبیل رابطه با ساواک، جمع کردن نیروهای تندرو، داشتن اسلحه و مهمات، جریان آقای شمس‌آبادی و... این روند چندین ماه به طول انجامید و حضرت آیت الله منتظری همچنان در مقابل صحبت‌های آنان مقاومت می‌کردند. من از اخبار رفت و آمدها توسط اخوی که در جلسات آنان حضور داشت مطلع می‌شدم و سعی نمودم با نوشتن گزارشاتی خدمت آقا تحلیلهای غلط و انحرافی را در جهت جلب نظر ایشان به خودم، و انتقاد از مسئولین کشوری و اینکه منشاء این بدگوییها حسد آنان و ناراحتی ایشان از من است و... القاء کنم تا بلکه نظر حمایت معظم له از خود را تقویت کرده باشم، اخوی نیز سهم مؤثری داشت و او نیز همین تحلیلهای را حضوراً با آقا مطرح می‌ساخت».

(سند شماره ۳)

این مسئله نشان می‌دهد که امام از یک سال قبل از دستگیری مهدی هاشمی تلاش می‌فرمودند که شما را از این چاهی که برایتان کنده بودند نجات دهند. ولی متأسفانه شما به دفاع از مهدی هاشمی آن قدر اصرار ورزیدید که حضرت امام برای شما نامه‌ای بسیار خوب و محترمانه و درعین حال هشدار دهنده از خطری که از ناحیه مهدی هاشمی شما را تهدید می‌کرد نوشتند. (متن دستخط مبارک حضرت امام ضمیمه است):

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حجة الاسلام والمسلمين فقيه عاليقدر آقای منتظری دامت ايام برکاته
پس از اهداء سلام و تحيت، علاقه اينجانب به جنابعالی بر خود شما روشن تر از



دیگران است به حسب قاعده طول آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک مقام ارحمند علمی و عملی شما، مجاهدت باستمگران و قلدران ورنجهای فراموش نشدنی جنابعالی در سالهای طولانی برای اهداف اسلامی، قداست ووجاهت و وارستگی کم نظیر آن جناب، و بالاتر، حیثیت بلند پایه ای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد انگیزه علاقه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همه ماها واجب و احتمال خدشه دار شدن آن نیز منجز است برای اهمیت بسیار آن. با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب المراعات به احتمال قوی بلکه ظن نزدیک به قطع در معرض خطر است خصوصاً با داشتن مخالفین مؤثر در حوزه قم که ممکن است دنبال بهانه ای باشند.

این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما. من نمی خواهم بگویم که ایشان حقیقتاً مرتکب چیزهایی شدند بلکه می خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشرتاً یا تسبیحاً و امثال آن می باشند و چنین شخصی ولو مبری باشد ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب مؤکد است. آنچه مسلم است و در آن با فشاری دارم رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام اوست، رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه آن هم با پول ملت به اسم کمک به سازمانهای به اصطلاح آزادی بخش. اصولاً یک همجو اعمالی بدون دخالت دولت جرم است و ایشان که صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمانها باشد، ندارد و دخالت در حکومت است. جواب به این امر قطعی است و آنچه از شما می خواهم در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امور است و اگر برای شما محذور دارد به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتی در محافل خصوصی دفاع از یک همجو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خونریزی بی گناهان است سم قاتل است. باید تمام فعالیتها که به اسم کمک به سازمانهای با اصطلاح آزادی بخش است قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته اند محاکمه شوند و آنچه مسلم است و مایه تأسف، حسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته ها و نوشته ها است که به مجرد وصول، شما ترتیب اثر می دهید و در مجمع عمومی صحبت می کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می دهید. و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه ملت، تقاضا می کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایید، پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواستہ لطمه به حیثیت شما که برگشت به



حیثیت جمهوری است نخورد آزادی بی رویه چند صد نفر منافق به دستور هیئتی که با رقت قلب و حسن ظنشان واقع شد آمار انفجارها و ترورها و دزدیها را بالا برده است — ترحم بر پلنگ نیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان —.

من تاکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است والا هیچ عکس العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام، حتمی است. سلامت و توفیق جنابعالی را خواستارم.

۱۲ مهرماه ۶۵ روح الله الموسوی الخمینی
(سند شماره ۴)

مهدی هاشمی در بازجویی خود (صفحه ۲۳) نوشته است:

«روز آخری که قصد داشتم خود را به وزارت اطلاعات معرفی کنم آقا مرا احضار فرمودند و گفتند حضرت امام نامه‌ای برای من نوشته‌اند؛ قسمتی از آن را که درباره من بود خواندند، بعداً اضافه کردند، من هم یک نامه برای امام نوشته‌ام؛ و آن قسمتی که درباره من بود را برایم خواندند. بعداً گفتند: «امام با نامه خودشان خواب را از چشم من گرفته‌اند. من هم نامه‌ای نوشتم که خواب را از چشم امام بگیرد».

(سند شماره ۵)

حضرت آقای منتظری

نامه امام را آوردم تا همه توجه کنند که کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ نامه‌ای به این خوبی که سراپا از شما تجلیل است و کاملاً پدران و دلسوزانه چرا خواب را از شما گرفته است. این مطلب را شما شفاهاً هم به من گفتید که من هم نامه‌ای نوشتم تا خواب را از چشم آقا بگیرم. می‌دانید کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ تنها آن جایی که امام فرمودند: رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است.

حال قسمتهایی از نامه شما در جواب این نامه خوب امام را می‌آورم و درباره‌اش چند کلمه‌ای می‌نویسم. البته نامه‌ی شما که در تاریخ ۶۵/۷/۱۷ نوشتید موجب تعجب شد. یکی از آن جهت که چرا در برابر امام مسلمین که استاد شما هم بوده‌اند، این قدر نیخته و گستاخانه حرف زده‌اید. دیگر از سادگی شما، که بعداً معلوم خواهد شد. در این نامه که پنج روز بعد از نامه حضرت امام نوشته‌اید در دفاع از نوع برخورد تند خود با



مسئولین آورده اید:

«می‌گویند اگر این صحبتها نبود [یعنی صحبتهای علیه مسئولین] معلوم نبود چه می‌شد. و عکس العمل مردم در برابر کجیها و بی‌عدالتیها که می‌بینند چه بود».
(سند شماره ۶)

راستی حضرت آیت الله چه کسانی به شما می‌گفتند اگر این صحبتها نبود مردم ممکن بود علیه بی‌عدالتیها قیام می‌کردند؟ آیا غیر از مهدی هاشمی و طیفش افراد دیگری بودند؟

مهدی هاشمی در صفحه ۲۷ پرونده خود می‌نویسد:

« خلاصة الكلام اینکه آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و اعتماد مطلق بیت ایشان، را کسب کرده بودم انتقام بی‌مهریها و کم‌لطفیهای که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم. در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی و ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم».
(سند شماره ۷)

حال متوجه شدید که چه کسی به شما می‌گفت، اگر فحش به مسئولین ندهید مردم از بی‌عدالتیهای که می‌بینند علیه نظام قیام می‌کنند؟
در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آمده است:

«[افراد نهضت] نما بنده می‌فرستند در قم که با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند غافل از اینکه اصلاً امام خمینی نهضت‌های اسلامی را جرم می‌دانند».
(سند شماره ۸)

مهدی هاشمی در صفحه هفده پرونده خود می‌نویسد:

«از زمانی که واحد نهضت‌ها منحل شد و من از سپاه بیرون آمدم حضرت آیت الله العظمی منتظری براساس همان شرح صدری که دارند برای تقویت روحی اینجانب نمایندگی در نهضت‌ها را به من محول کردند و همین امر موجب شد که من روابطم با ایشان و بیت معظم له بیشتر گردد».

(سند شماره ۹)

متوجه شدید که امام با نهضت‌هایی که آقا مهدی در رأسش باشد، مخالف است و دستور می‌دهند، واحد نهضت‌ها منحل شود تا به صورتی دیگر تشکیل گردد. ولی حضرت تعالی دوباره بدون توجه به این مسئله ایشان را به نمایندگی از خود وارد نهضت‌ها کردید، یعنی



ارتقای درجه یافت.

[مهدی هاشمی چنین می نویسد:]

« یکی از دیپلماتهای خارجی گفت:

شما اگر بخواهید در صحنه داخلی باز مطرح شوید باید نخست در صحنه بین المللی مطرح گردید. و ما قدرت داریم زمینه آن را فراهم سازیم ما همه گونه امکانات مالی و نظامی برای راه انداختن دوباره واحد نهضتها در سطح منطقه حاضریم در اختیاران بگذاریم تا کار را شروع کنید».

(سند شماره ۱۰)

راستی آیا امام نهضت‌های آزادی بخش را جرم می دانستند؟ آیا امام بانهضت‌های آزادی بخش مخالف بودند. آیا ایشان در اعلامیه های خود از نهضتها دفاع نمی کردند؟ آیا شعار تشکیل هسته های مقاومت حزب الله در تمام جهان مربوط به امام نبود؟ آری، امام بانهضتهایی که سردرآخور بیگانه داشته باشند مخالف بودند. امام با نهضتهایی که پولش را دیپلمات و سیاستش را بیگانه ای دیگر تعیین کند مخالف بود و چه می توانستند کرد جز اینکه مخالفت کنند.

در همین نامه در رابطه با مواد منفجره در عربستان آورده اید:

«اینک آنان که در سپاه این کار غلط را کرده اند و در وقت حج آبرویمان را بردند غیرقابل تعقیبند! و آقای حسنی و سید مهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند؟!».

(سند شماره ۱۱)

اولاً؛ معروف است که این کار را هم سید مهدی هاشمی و یا ایادی ایشان انجام داده اند. ثانیاً؛ آیا راهی برای کارهای انقلابی غیر از آنچه در مکه شد وجود دارد البته این گونه کارها گاهی بدون گیر و اشکال انجام می گیرد و گاهی لومی رود این به معنای موافقت من با این گونه کارها نیست، ولی به طور کلی معمول این گونه کارها همین است. در ضمن مگر مهدی هاشمی به خاطر نهضتها تعقیب و محاکمه شد؟ چه کسی به شما گفت که مهدی هاشمی به خاطر نهضت ها دستگیر شد و یا محاکمه گردید؟ آیا مهدی هاشمی به خاطر قتل و ساواکی بودن و از این قبیل اتهامات محاکمه نگردید؟



در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آمده است:

«سید مهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند».

(سند شماره ۱۲)

من خواهش می‌کنم صفحه اول پرونده آقای مهدی هاشمی (سند شماره ۱۳) را در بازجویی ایشان بخوانید تا معلوم شود آیا ایشان در زمان شاه انقلابی بودند یا ساواکی. آیا دیوان عالی کشور زمان شاه بدون ساواکی بودن ایشان این عرضه و استقلال را داشته است که حکم دادگاهی را که به زور ساواک، مهدی هاشمی را به سه بار اعدام محکوم کرده بود، لغو کند؟ او به مناسبت ضعف نفسی که داشته است به همان صورتی که تمام مطالبش را به سربازان گمنام امام زمان داده است، به ساواک شاه هم تمامی اطلاعات خود را حتی اسم کسانی را که دستور قتل مرحوم شمس آبادی و دیگران را به آنان داده بود، می‌دهد و همه آنها دستگیر می‌شوند.

در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

«من ترس از بیان حقیقت ندارم و ان کان الحق مرأ... من سیدمهدی را از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد هم بحث و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم و پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم. او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرتعالی [امام]. هم خوش استعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتش بهتر است و در تعهد و تقوی هم از آنان کمتر نیست. فقط بزخفش نیست و حاضر نیست کورکورانه مهره کسی بشود».

(سند شماره ۱۴)

اما مهدی هاشمی در نامه‌ای برای شما در تاریخ ۶۶/۵/۷ آورده است (عین نامه را در آخر جزء اسناد آورده‌ام):

«قبل از هر چیز ارتلاشها و حمایت‌های حضرتعالی در ماه‌های اول بازداشت‌م که تصور می‌فرمودید من فردی خالص و بی‌گناه هستم بی‌نهایت متشکر و از این که به دلایل نفسانی حضرتعالی را در جریان کلیه اعمال و رفتار خود قرار نداده و هویت کامل خویش را در محضر شما بازگو نکرده‌ام بسیار متأسف و شرمندۀ ام و به طور کلی از اینکه انسان آلوده به لغزشهای فراوان و آغشته به ناخالصیها و هواپرستیهای بیشمار



مورد توجه و عنایت شخصیتی الهی و منزّه و پاک و در جوار او قرار گرفته بود عمیقاً اندوهگین و خجلت زده ام. هویت فکری و عملی من آن گونه که خود از آن واقف بودم و در این روزها شفاقت‌نمایان گشته است هیچ سنخیتی با حضرتعالی و بیت شما و شعاع وجودی قائم مقام رهبری نداشته است. وضعیتی که ارتباط من با حضرتعالی را پوشانده بود چیزی جز سوء استفاده از برکات وجودی حضرتعالی نبوده و از اینکه برخی اعمال و رفتار من مستقیم و غیرمستقیم حضرتعالی را دچار محذورات و اشکالاتی ساخت و از همه مهمتر قلب حضرت امام این تنها ودیعه الهی در این زمان و قلب طینده جهان اسلام را به درد آورد برخورد نفرین می‌کنم».

(سند شماره ۱۵)

حضرت آیت الله منتظری

شما تصور بفرمایید که مهدی هاشمی بنابر این اعترافات تا چه اندازه در تمامی مسائل سیاسی اجتماعی، شما را تحت تأثیر خویش قرار داده است که شما در موقعی که او برای آخرین بار می‌خواسته از شما جدا بشود او را تشویق می‌کردید که هر چه کردی بگو فلانی گفته است.

[مهدی هاشمی] در صفحه ۲۳ پرونده خود آورده است:

«من از ایشان جدا شدم، ولی در اندرون وجودی خود واقف بودم که چه مجسمه‌ای از شر و فساد و فتنه و انحراف مورد تأیید فقیه عالیقدر قرار گرفته است و این شخصیت بزرگ چگونه مورد سوء استفاده و حيله گری من و عده‌ای از دوستان قرار گرفته اند».

(سند شماره ۱۶)

حضرت آیت الله

آیا شما ساده‌اندیش نیستید؟ آیا شما از تمام خصوصیات آقای مهدی هاشمی اطلاع داشتید؟

در صفحه ۲۴ پرونده آمده است:

«خصلتهای شیطانی مانند قدرت طلبی که نتیجه غرور و عجب بود و خودمحوری و استبداد فکری، ریا، تکبر، خودبزرگ بینی مرا احاطه کرده بود و منشاء بسیاری از برخوردهای عملی ام در قتلها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین و... از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود».

(سند شماره ۱۷)



آیا شما تمام خصوصیات او را می دانستید؟ آیا او مردی است مخلص انقلاب و اسلام؟ مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه ۲۴ می گوید:

«در اثر ضعف تعبد و تدین و فرورفتن در منجلاب خط و خط بازیها، دید و نگرشم نسبت به همه ارزشهای انقلاب، آمیخته با معادلات سیاسی و خطی شده بود. هر پدیده و حادثه ای را از منطق خط سیاسی می نگریستم، حتی مقام معظم رهبری را».

(سند شماره ۱۸)

حضرت آیت الله

آیا شما مهدی هاشمی را خوب می شناختید؟ آیا تا به حال فکر کرده اید در شما چه چیزی کم است که این گونه زود قضاوت می کنید؟ آیا فکر کرده اید که آقا مهدی هاشمی را که از کودکی با شهید محمد منتظری رضوان الله تعالی علیه (که اگر می بود — علی الظاهر — شما در این مهلکه نبودید) دوست و رفیق بود چرا نشناخته اید؟ آیا برادر او، داماد خودتان را خوب شناخته اید؟ آیا چه چیزی موجب شده بود که تقوای او را از آقای ری شهری و محسن رضایی کمتر نمی دانستید؟ آیا در امام چه چیزی هست که با اینکه نه او را بزرگ کرده بود و نه برادرش دامادشان بوده، او را شناخت، ولی شما که او را بزرگ کرده اید نشناختید؟ آیا شما توان قائم مقامی حضرت امام را داشتید و دارید؟ شما در همان نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده اید:

«او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلاً در کشور مد شده است، هرکار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها را رجماً بالغیب به او نسبت دهند و خط بازیهای کشور هم سبب تقویت این قبیل شایعه ها است و متأسفانه مسئولین از جمله اطلاعات هم شایعه را اساس قضاوت قرار می دهند و این خط بازیها و تصفیه حسابهای ظالمانه خود نیز یکی از مشکلات کشور است».

(سند شماره ۱۹)

آیا [وزارت] اطلاعات عزیز جمهوری اسلامی هرکار خلافی در کشور اتفاق افتاده است به ایشان نسبت داده است؟ مثلاً آیا انفجار حزب و نخست وزیری را به ایشان نسبت داده است؟



آیا شهادت آیات عزیز صدوقی، اشرفی اصفهانی، دستغیب، قاضی، مطهری و مدنی را به ایشان نسبت داده است؟ آیا شهادت شهید قدوسی و شهید هاشمی نژاد را به ایشان نسبت داده است؟ آیا این همه اشکالات را که در دستگاہهای دولتی و غیردولتی رخ داده است، به ایشان نسبت داده است؟ چه چیزی جز اعترافات و اعمالی را که مهدی هاشمی مرتکب شده است، به او نسبت داده اند؟

مهدی هاشمی از صفحه اول تا دهم پرونده خودکارهایی را که انجام داده است، شرح می‌دهد که سرفصلهای آن از این قرار است: ۱- اقرار به ساواکی بودن ۲- لودادن همانهایی که دستور به آنها داده بود که مرحوم شمس آبادی را ترور کنند ۳- دعا به خانواده سلطنتی ۴- دستور قتل جهان سلطان و مهدیزاده ۵- دستور قتل مرحوم شمس آبادی ۶- دستور قتل صفرزاده ۷- دستور قتل مهندس بحرینیان ۸- دامن زدن به اختلاف سپاه و کمیته ۹- دستور اختفای مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات و مواد منفجره ۱۰- تحریر سپاه لنجان و سپاههای خمینی شهر، درچه و مبارکه به وحدت و ایستادن در مقابل سپاه اصفهان ۱۱- جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلاء افغانی علیه وزارت خارجه ۱۲- جعل سند ساواکی بودن دکتر هادی و علیه بعضی روحانیون اصفهان ۱۳- دستور قتل عباسقلی حشمت و دوفرزندش ۱۴- انحلال سازمان نصر و درگیری و آدمکشی در آن ۱۵- جعل اسناد دولتی ۱۶- نگهداری اسناد طبقه بندی شده ۱۷- چاپ و نشر دفتر و اعلامیه با عنوانهای روحانیت بیدار علیه مسئولین نظام و از این قبیل موارد که احتیاج به تأمل بیشتر دارد.

جناب آقای منتظری

آیا چنین آدمی فقط در منزل نشسته و مطالعه می‌کند؟ آیا واقعاً مد شده بود هر اتفاقی بیفتد به سید مهدی هاشمی نسبت دهند؟ آیا اگر یکی از اینها را مهدی هاشمی به جنابعالی - که او را از بیچگی می‌شناختید و از تمام خصوصیات او اطلاع داشتید و تقوای او را کمتر از آقایان محسن رضایی وری شهری نمی‌دانستید - گفته بود، الان هم او را باتقوی می‌دانستید؟ حال آیا آقا هادی را شناخته‌اید؟ آیا اطرافیان خود را که این قدر خون به دل امام کرده‌اند شناخته‌اید؟ با این همه جرم برای آقا مهدی، آیا اساس قضاوت [وزارت] اطلاعات کشور شایعه است؟



در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

«آیا می‌دانید در جمهوری اسلامی برخلاف آنچه در فقه خوانده‌ایم نه جان مسلمان محترم است نه مال او. قاضی حکم می‌کند، مال او را بدهید، خانه او را بدهید، کسی گوش نمی‌کند. مخصوصاً اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد و افراد شورای عالی قضائی هم از ترس یکدیگر و یا ترس از تلفنهای مقامات و یا جوسازیهای غلط بر این همه خلاف شرعها به وسیله سکوت صحنه می‌گذارند».

(سند شماره ۲۰)

حال ببینیم علت این نوع قضاوتها چیست؟
مهدی هاشمی در صفحه دو جلد سوم پرونده خود درباره کارهای آقای هادی هاشمی آورده است:

«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسئله‌دار و معترض با آقا، چون دکتربیمان و وابستگان به نهضت آزادی».

(سند شماره ۲۱)

حضرت آیت الله منتظری

آیا تصور نمی‌کنید افرادی را که حساب شده به دیدار شما می‌فرستادند، از منافقین و لیبرالها بوده‌اند که شما را به این موضع غلط بیندازند؟ آیا با اطمینانی که شما به مهدی هاشمی و برادر او دارید و آنها را متدین و با تقوی می‌دانید، فکر نمی‌کنید شما را آلت دست خویش و گروه خویش قرار داده‌اند؟ آیا افراد شورای عالی قضایی غیر از ریاست دیوانعالی کشور و دادستان کل کشور را شما انتخاب نکرده‌اید؟ آیا نباید از شما سؤال کرد که اکثریت شورا را که به دست شما انتخاب می‌شد، چرا از افراد ترسو (به زعم شما) انتخاب کردید که با تلفنهای مقامات حکم خدا را تعطیل کنند؟ یا مال و جان مسلمانان برایشان محترم نباشد؟ آیا مقامات جمهوری اسلامی کسانی که بخواهند حقی را ناحق کنند؟ آیا مقامات نظام اسلامی غیر از وکلاء و وزراء و روسای سه قوه هستند؟ مقصود شما از مقامات جمهوری اسلامی که کارمند معمولی یک وزارتخانه نیست. آیا [اعضای] شورای عالی قضایی این قدر بی‌دینند که با یک تلفن یک مقام، دنیا و آخرت خود را بفروشند؟ آیا این حرفها پیش خداوند متعال جواب ندارد؟



شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده اید:

«بالاخره با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی پردازم. بنابراین تقاضا می‌کنم به من کاری ارجاع نشود. ضمناً در وجوه شرعیه کمافی السابق به وکالت حضرتعالی تصرف می‌کنم».

(سند شماره ۲۲)

آیا باز بر این عقیده اید که خود تصمیم می‌گیرید و خود به این نتیجه رسیده اید که از کارهای سیاسی کشور کنار بروید و آقا هادی و آقا مهدی در شما نفوذ نداشته‌اند؟ آیا داعیه انفصال شما از نظام ماهها قبل از این نوشته شما در دستور کار آقا هادی و آقا مهدی نبوده است؟ که امروز تحقق یافته است.

آقای مهدی هاشمی در نامه‌ای به آقا هادی هاشمی نوشته است:

«شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی مسبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت الله منتظری از نظام و مسئولین را سردادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شده‌ای و امیدوارم که از گذشته توبه کرده باشی».

(سند شماره ۲۳)

آقای مهدی هاشمی در نامه‌ای به حضرتعالی راجع به مسئله انفصال شما از حکومت، چنین می‌گوید:

«خدا را گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فراخواند شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام ره‌آورد مجموعه حرکت‌هایی بود که ایشان با زمینه‌سازی ملاقات‌های خطی، بزرگ نشان دادن ضعفها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیل‌های افراطی و القائات حساب نشده و... طی چندین ماه انجام داده است».

(سند شماره ۲۴)

مردم شریف ایران باید کاملاً توجه نمایند که جدایی آیت الله منتظری یک برنامه حساب شده آقا هادی و آقا مهدی بوده است که ماهها قبل طراحی شده و امروز به نتیجه رسیده است. آیا باز عقیده بر این است که امام یکمرتبه آقای منتظری را کنار گذاشتند؟ آیا باز عقیده بر این است که کسانی برای کسب قدرت ایشان را تصفیه کرده‌اند؟ آیا سه چهار سال صبر و تحمل امام و اتمام حجت، کافی نبود؟ آیا امام آقا هادی را نپذیرفت تا دیگر



حتی کسی نگوید راجع به آقای هادی هاشمی کوتاهی شد و اگر نمی شد وضع به اینجا نمی کشید. آیا آقا هادی به ایشان جریاناتی را که بین من و او در ملاقاتهای مکرر اتفاق افتاد نگفته است؟ آیا من ناسزاهای حزب الله را به جان نخریدم و با آقا هادی برای رضایت خدا و امام ملاقاتهای مکرر نکردم؟.

شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده اید:

«آبا می دانید در بعضی از زندانها حتی از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند؟ این هم نه یک روز و دوازده بلکه ماهها، قطعاً به حضرتعالی خواهند گفت اینها دروغ است و فلانی ساده اندیش».

(سند شماره ۲۵)

وچند «آیا»ی دیگر که انسان از گفتن آنها شرم دارد و به اطرافیان شما لعنت می فرستد که چگونه با شما بازی کردند تا شما را ساقط نمودند.

حضرت آیت الله منتظری

به صفحات ۱ و ۲ و ۵ جلد سوم پرونده مهدی هاشمی توجه کنید. تا بدانید چه کسانی این حرفها را می زنند و چه کسانی با بیت شما رفت و آمد دارند. آقای مهدی هاشمی درباره ارتباط آقا هادی با منافقین و خارج از کشور مطالبی آورده است که ذیلاً نقل می شود. قبلاً یادآوری می کنم که مهدی هاشمی گفته است، من می خواهم همه چیز را بگویم تا پاک خدمت خدا برسم — این گفته ها ضبط شده است — مطالب او چنین است:

«در ذهیت آقا هادی — من صریحاً می گویم — مسابلی پیش آمده بود که ما هم تأیید ضمنی می کردیم که باید یک سلسله ارتباطاتی ولو اینکه مثلاً ضعیف هم باشد به عنوان کانال بدکی با نیروهای خارج از کشور داشته باشیم آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که ما باید کانالهای احتیاطی و بدکی را با خارج از کشور آماده کنیم که اگر احیاناً تحولی پیش آمد با این جناحهای خارج از کشور ارتباط داشته باشیم. و آقا هادی با همان طلبه ای که از توابعین* بود و با آقا هادی هم ارتباط

* این طلبه تواب آقای ارمی است که از منافقین بوده است و به پانزده سال و یازده سال — تردید از من است — محکوم می گردد در لیست عفو حضرت آیت الله منتظری قرار می گیرد و او را آزاد می کنند ولی به او اجازه ملبس شدن به لباس روحانیت را نمی دهند. آقای منتظری اجازه می دهد تا معمم گردد و دادگاه او را می خواهد که چرا معمم شده است. بلافاصله آیت الله منتظری را از جریان امر مطلع می کنند. آقای منتظری به وسیله شیخ ابوالقاسم اصفهانی که از اعضاء دفتر ایشان است با پرخاش به رئیس دادگاه پیغام می دهد که باید او را بلافاصله آزاد کنید من اجازه داده ام او معمم گردد.



داشت با هم مسائل را هماهنگ می‌کردند. از کانال همان طلبه ثواب به آقا هادی چنین گفته شده بود که جناحی از سازمان مجاهدین و هم چنین نیروهایی که وابسته به آن سازمان است نسبت به آیت الله منتظری ملایمتر و خفیفتر فکر می‌کنند و کلاً این جناح و این خط و این طیف بود که آقا هادی معتقد شده بود باید با این کانال که آنها معتقدند مثلاً با آیت الله منتظری ملایمترند مرتبط باشد. و آقا هادی می‌گفت سازمان مجاهدین بر این رژیم ارجحیت دارد و ما معتقد بودیم که در صورت بروز فعل و انفعالات داخلی مشهوریت و قداست آیت الله منتظری خیلی کارساز است. روی هم رفته این رابطه، و زمان بعد هم طلبه ثوابی (ارمی) که در رابطه با آقا هادی قرار گرفته بود و کانال ارتباط با منافقین خلق محسوب می‌شد.» (سند شماره ۲۶)

مطلب دیگر آقا مهدی این است که در پرونده جلد دوم ص ۶ پس از ذکر چند مورد (به قول او) خیانت‌هایی که آقا هادی کرده است (به آقای منتظری) مانند: موافقت با انتقال بولت‌های محرمانه و خیلی محرمانه، جریان «تنظیم طومار قلبی» جهت تضعیف آقای هاشمی و خامنه‌ای، انتقال و بزرگ ساختن نقاط ضعف فرماندهی سپاه نزد آقا که به ممنوعیت ملاقات‌های برادر محسن رضایی با آقا منتهی گشت، تحریک و تشویق آقای... با وساطت آقای منتظری مبنی بر ماست مالی کردن جریان قتل بحرینیان، مأموریت دادن به... برای تشکیل گروه ضربت، تشویق آقا به موضع‌گیری مخالف در رابطه با طرح «مترو» که توسط آقای هاشمی مطرح گشته بود که ریشه خطی داشت و دهها مورد دیگر که نقل می‌کند.

[سید مهدی] می‌آورد:

«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسئله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت‌آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی در بیت آقا. او در این باره می‌گفت به نظر آقا چون این افراد نائب هستند رفت و آمدشان بلاشکال است، و اعمال ملاحظات خطی در برخی ملاقات‌ها».

(سند شماره ۲۱)

اما در مورد ساده‌اندیشی شما که «اظهر من الشمس» است. ولی ذکر همین نکته بس است که با اینکه مهدی هاشمی را از بچگی بزرگ کرده‌اید، او را متقی و متدین و طرفدار انقلاب می‌دانید در حالیکه او به اعتراف خودش دهها صفت بسیار «بد» برای خود



قائل بود.

حضرت آیت الله

آیا باز هم عقیده دارید که تکرار جمله «آیا می دانید...» ها که شرم از بازگو کردن آنها دارم از خود شماست؟ و آیا حق نیست امام بادلای پر خون و قلبی شکسته فریاد بزنند: «ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانمان در سفره های افطار گوش تا گوش بریدند».

آیا در مورد قتل مرحوم دکتر سامی شما به گونه ای اعلامیه ندادید که از آن فهمیده شود نظام او را کشته است؟ یادتان است در دیداری، به شما این مطلب را گفتم. بلافاصله آقاهادی گفت: پیام آقا به صورتی بود که نظام تبرئه شد. من به او گفتم: خودت را به آن راه زن که شما از آنجا که ساده اندیش هستید و نمی دانید چه چیزهایی را باید گفت و چه چیزهایی را نباید گفت، گفتید: بله، فلاحيان گفته است ما منافقین را از پای در می آوریم. به آقا هادی گفتم ایشان خودش تصدیق کرد که خواسته است به صورتی بگوید که قتل مرحوم دکتر سامی به گردن نظام بیفتد و بعد به شما گفتم: اولاً که معلوم نیست فلاحيان چنین چیزی گفته باشد. از آن گذشته، سامی که منافق نبود. آیا خدا را خوش می آید هر قتل و غارتی را به گردن نظام بیندازید. و حال می گویم: صرفاً به خاطر این که [وزارت] اطلاعات، مهدی هاشمی را به جزایش رسانده است باید هر قتلی را به گردن سربازان گمنام امام زمان علیه السلام انداخت؟

بحمد الله چندی بعد هم مطلب روشن شد که شما اشتباه بزرگی کرده اید. حرف ما اینست که چرا هر چه نوشتند امضاء می کنید؟ آیا جواب خون شهدا را می توانید بدهید؟ جواب آنها را که برای حفظ نظام از خود گذشتند و شما برای دل خوشی چند لیبرال حاضرید به صورت غیر واقعی مطلب را به گونه ای مطرح کنید که مرحوم سامی را نظام نابود کرده است از این مسائل است که امام فریاد می زنند که: «نفوذیها بارها اعلام کرده اند که حرف خود را از دهان ساده اندیشان موجه میزنند».

آیا نباید امام با درد ورنج بفرمایند:

«نبايد برای رضایت چند لیبرال خود فروخته در اظهار نظر ها و ابراز عقیده ها به گونه ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع



اصولیش عدول می‌کند».

آیا نباید به شما تشریزند که:

«من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرفهای دیگران را می‌زنند، صریحاً اعلام می‌کنم تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین، اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند».

حضرت آیت الله

با ذکر این همه اسناد و اعترافات باور ندارید که ساده‌اندیش بوده و آنچه نوشته‌اید تراوش ذهن نهضت آزادی و منافقین است. من مطمئن هستم یک بند از «آیا میدانید»هایی که به امام نوشته‌اید راست نیست.

در نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

«بچه‌های کمیته با همه اخلاصشان نوعاً احساساتی و تند تند سعی شود آنهایی که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذالک با مردم برخورد دارند افراد روان‌شناس، عاقل و تعلیم‌دیده دلسوز باشند».

(سند شماره ۲۷)

آیا به این مسئله فکر کرده‌اید که برای درگیری با منکرات به چند هزار روان‌شناس در سطح کشور نیاز است؟ ما این همه روان‌شناس را که با ماهی دوسه هزار تومان مأمور کمیته شوند از کجا بیاوریم؟ آن هم مأمور مبارزه با منکرات در سطح شهرهای ایران؟ آیا به معنای «روان‌شناس» توجه کرده‌ید؟ آیا قبول ندارید این گونه چیز نوشتن از عجولی شماست؟

در نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

«از همه ارگانها ضعیفتر و داغون‌تر تشکیلات قضایی است در صورتی که لازم است از همه ارگانها قوی‌تر باشد».

تا آنجا که می‌گویید:

«به نظر می‌رسد باز هم آقای موسوی اردبیلی خیرالموجودین است».

(سند شماره ۲۸)

حضرت آقای منتظری

اگر خیرالموجودین آقای اردبیلی است، پس نصف کار امام در شورای عالی قضایی



مورد تأیید شما — در این نامه — است و می ماند یک نفر که دادستان کل کشور است که او را هم شما از نظر علمی و عملی در نزد امام تأیید کردید و امام از شما پرسیدند، ایشان برای دادستانی چه گونه است؟ گفتید: خوب است. پس چرا اشکال به امام می کنید؟ اگر وضع قضا خراب است از شما باید سؤال کنیم: چرا اعضای را برای شورای عالی قضایی انتخاب کرده اید که هم فکر نیستند؟ در صفحه قبل بدر مورد آقای موسوی اردبیلی نوشته اید؛ او به درد نمی خورد و اهل برخورد نیست. در صفحه بعد او را خیرالموجودین می دانید. از این تناقضات بگذریم که بسیار است و این نوشته این مسائل را دنبال نمی کند.

شما در نامه ای به حضرت امام که در تاریخ ۶۶/۷/۴ نوشته شده است، یعنی چند روز قبل از اعدام مهدی هاشمی، مسائلی را آورده اید که باور نمی کردم و باعث تعجب شد. در این نامه آورده اید:

«اواز خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته اند بدتر نیست. مادر پیر او وزن و فرزندان خردسال او مورد ترحمند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است».

(سند شماره ۲۹)

اکنون نامه مهدی هاشمی را هم ملاحظه فرمایید. او می گوید:

«اکنون وبا گذشت قریب به یک سال من به وضوح انحراف و لغزش را در عملکرد خود و دوستان متهم در پرونده می بینم و به درایت و هوشیاری مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی مدظله العالی آفرین گفته که پیش از رشد و توسعه خطر با قاطعیت از آن جلوگیری فرمودند. و اطمینان دارم حضرتعالی نیز چنانچه در شرائط حضرت امام و سایر مسئولین محترم کشور قرار می داشتید و بیرون از حصار روابط و عواطف ما و دوستانمان به قضیه می نگریستید به همان نتیجه می رسیدید که مقام معظم رهبری رسیدند».

(سند شماره ۳۰)

راستی آیا شما از حصار روابط و عواطف سید مهدی و دوستان ایشان خارج شده اید؟ آیا شما به آن نتیجه ای رسیدید که حضرت امام رسیدند؟ آیا اطرافیان شما حاضر شدند مطالب را خارج از حصار خویش به شما منتقل کنند؟ آیا چه کسی مورد عفو حضرت امام قرار گرفت که مهدی هاشمی از او بدتر نبود؟ آیا اگر از حصار درآمده بودید حاضر می شدید چنین نامه ای به امام بنویسید که دل امام را خون کنید که چرا به معیارهای شرعی توجهی نمی نمایید؟



در نامه ۶۶/۷/۴ با اطلاع از اکثر مفاسد او که توسط مصاحبه‌های خودش و مسئولین اطلاعاتی به مردم عرضه شده بود آورده‌اید:

«اونه مرتد است نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد».

(سند شماره ۳۱)

آیا مهدی هاشمی با ساواکی بودن و چندین فقره قتل، دعا به خانواده سلطنت، اختفای اسناد و مهمات مربوط به نظام و دهها مسئله دیگر که گذشت، مفسد نبود؟ تازه با تمام این احوال شما می‌گویید اعتقاد کامل به نظام و اسلام داشت. اگر ایشان مفسد نباشد آیا مصداق مفسد را پیدا می‌کنیم؟

در همین نامه ۶۶/۷/۴ [آمده است]:

«او هنوز طرفداران زیادی از حزب الهی‌ها و جبهه‌بروها و افراد انقلابی دارد و اعدام او در روح آنان اثر بد باقی می‌گذارد».

(سند شماره ۳۲)

آیا شما در چنین تقاضایی اصول اسلام را مورد توجه قرار داده‌اید. بفرض که در روح عده‌ای اثر بد بگذارد آیا از نظر اسلامی نباید شخصی با این همه جنایت را مجازات کرد؟

در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید:

«اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوزه طلبان می‌باشد».

(سند شماره ۳۳)

مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید:

«یکی از گناهان اصلی من این بود که نقاط ضعف فکری و عملی خود را که از قبل و بعد از انقلاب داشتم با حضرت آیت الله منتظری مطرح نساختم، تا یا زمینه اصلاح آن فراهم شود و یا حداقل آقا این همه به من اعتماد نکنند. بلکه به عکس در هر مسئله‌ای من سعی می‌کردم در حضور ایشان خود را مظلوم جلوه داده و ترحم و حمایت ایشان را به خود جلب کنم».

(سند شماره ۳۴)

حضرت آیت الله

اگر شما ساده بودید و نتوانستید او را بشناسید، لااقل چرا حالا از او دفاع می‌کنید.



حالا که دوسه روز به مرگ او مانده است و خودش به همه چیز اعتراف کرده است؟ آیا نباید دل امام خون باشد که چرا شما به معیارهای اسلامی توجه نمی‌نمایید؟ البته حضرت امام همه اینها را حمل بر سادگی شما می‌کنند.
در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید:

«و بالاخره آنچه گفته شد نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم، بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و اینکه اعدام و خون‌ریزی بالاخره بسا کدورت و خون‌درپی دارد. اعدام همیشه میسر است ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد».

(سند شماره ۳۵)

۱- چگونه شما می‌گویید دیگر علاقه شخصی ندارید. آیا آن همه مصیبت که شما برای اسلام و انقلاب در سطح جهان برای حفظ آقای مهدی هاشمی به بار آوردید - که همگی با صبر و بردباری آن را تحمل کردیم - از روی علاقه به مهدی هاشمی نبود؟
۲- اگر شما نسبت به ایشان علاقه ندارید، پس چرا برای امام نوشته‌اید که او را نکشید. چرا که پیروزی بزرگی برای دشمنان اسلام به وجود می‌آید. چرا برای دیگران چنین نامه‌ای را نمی‌نویسید.

۳- اینکه نوشته‌اید چه بسا خون و اعدام خون‌درپی دارد، حضرت آیت‌الله، با کمال معذرت این دیگر خیلی عوامی است. چرا که باید قصاص اسلام را تعطیل کرد چون اولاً: خون خون می‌آورد، ثانیاً: کشته را نمی‌توان زنده کرد.

اینکه من به این مسایل می‌پردازم برای این است که می‌خواهم ثابت کنم که شما در اطرافیان خود چنان حل شده‌اید که بدیهیات را هم منکرید. از همه اینها گذشته آقای مهدی هاشمی در صفحه ۲۴ پرونده خود می‌گوید:

«ضعف تعبد و معنویت و خصلتهای شیطانی مانند قدرت‌طلبی که نتیجه عجب و غرور بود، خودمحوری، استبداد فکری، ربا، تکبر، خودبزرگ بینی مرا احاطه کرده بود و منشاء بسیاری از برخوردهای عملی‌ام در قتلها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین و... از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود»

(سند شماره ۱۷)

آیا انقلاب در آینده محتاج ایشان بود؟ آیا مصالح اسلام اقتضاء می‌کرد چنین



شخصی اعدام نشود؟

در نامه دیگری با پرخاش به امام نوشته اید:

«چرا مصاحبه ای که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود، اجازه دادید بخش شود».

(سند شماره ۳۶)

قربان وجود مقدس‌تان گردهم!!! چه شد «بَائِكَ تَجَرُّ وَبَائِي لَا تَجَرُّ؟» اگر شما هرکسی و هر نهادی را به باد فحش و ناسزا بگیرید، اگر هر حرفی را که بزنید ولو صد در صد به ضرر اسلام و انقلاب باشد، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها باید همه آنها را پخش کنند. ولی اگر کسی به مدارس شما و بیت شما و خود شما بگوید بالای چشمتان ابروست اعتراض می‌کنید؟ آیا این دوگانگی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ فحش و ناسزا و انتقادهای کوبنده شما از طبقات، ولی اعتراض دیگران به شما از خبائث است که باید سرب گذاخته در دهان گوینده بریزند؟ راستی این دوگانگی ریشه در عمق مسائل نفسی ندارد؟ در همین نامه بدون تاریخ آورده اید:

«چرا کتابخانه مربوط به من که حدود هزار عضو مطالعه کننده داشت و رادیو منافقین علیه او تبلیغ می‌کرد مهر و موم شد و الی الان هم بسته است».

(سند شماره ۳۷)

حضرت آیت الله

مطمئناً کتابخانه زیر نظر شما نبوده است. چرا که مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه پانزده می‌گوید:

«طلاب قم و کتابخانه سیاسی: ما به قم و حوزه علمیه به عنوان یک پایگاه اصلی قدرت نگاه می‌کردیم و از آنجا که عطش قدرت و احراز پایگاه در دراز مدت نصب العین ما شده بود تا افکار انحرافی خود را (که بعداً توضیح خواهم داد) در همه جا گسترش داده و یک بازوی نیرومند روحانی در اختیار داشته باشیم با همفکری و همکاری آقایان... در طی جلسات متعددی که در بافتهای گونه‌گونی تشکیل می‌شد روی هم رفته به این نتایج رسیدیم که اولاً باید سطح آموزش سیاسی را بالا ببریم که کتابخانه سیاسی متکفل آن بود. البته این حرکت تند و انحرافی منحصر به مدارس آقا نبود که در خارج از آن نیز طلاب زیادی را جذب می‌کردیم و پیوستگی به این تفکر و خط را در آنان تقویت می‌کردیم».

(سند شماره ۳۸)



اکنون باید بدانید که چرا کتابخانه مربوط به جنابعالی را وزارت عزیز اطلاعات به حق مهر و موم کرد. آیا شما می دانستید که این کتابخانه در اختیار طیف آقا مهدی است؟ آیا شما می دانستید که اینها با کمال بی انصافی از پاکی شما استفاده کرده اند و هرگونه می خواستند شما را حرکت می دادند؟ آیا می دانستید که مهدی هاشمی و افراد وابسته به او که متأسفانه هنوز بسیاری از آنان در بیت جنابعالی بوده و یا نفوذ بسیار دارند، به علت عطش قدرت و احراز پایگاه به بازوی نیرومند روحانی احتیاج دارند و به جنابعالی گفته اند دست به تأسیس چنین کتابخانه و مدرسی بزنید که زیر چتر حمایت شما این حرکت تند و انحرافی خویش را در مدارس شما وحتى بیرون از آن گسترش دهند؟

شما در همین نامه بدون تاریخ آورده اید:

«سید مهدی مجرم بود فرضاً اعدام می شد... بعد اضافه کرده اید: ولی چرا عده ای عقده گشایی کردند و جوانان مدافع انقلاب و روحانیت و در خط خودتان را به پوچی و یأس کشاندند به نحوی که در جبهه ها هم اثر بد داشت».

(سند شماره ۳۹)

آیا شما باور دارید که مهدی هاشمی با مدافعین در خط امام اصول همگونی داشتند که با اعدام او به یأس و ناامیدی کشیده شوند؟ آیا اعدام سید مهدی آنقدر مهم بود که جبهه ها را متأثر می ساخت؟ آیا بچه های حزب الهی خط مقدم جبهه و خطوط بعد، آقا مهدی را می شناختند تا از اعدام او متأثر شوند، تا اثر بد داشته باشد؟ چه افرادی به پوچی و یأس، کشیده شدند، غیر از طیف آقا مهدی؟ این چه نوع گزارشاتی بود که به شما می دادند؟

در همین نامه بی تاریخ به امام آورده اید:

«در کجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست و همفکر خود این طور عمل میکند».

(سند شماره ۴۰)

حضرت آیت الله

باور بفرمایید که نوشتن این نامه برای کسی که سالیان سال به شما عشق ورزیده است و تمامی اعضای خانواده شما را چون خانواده خویش دوست می داشته است، بسیار تلخ و ناگوار است، روزی را ببیند که ناچار شود چنین نامه ای بنویسد، ولی چاره چیست باید



برای درک شیرین حقیقت از خاطرات تلخ کمک گرفت. به عقیده من و اکثر قریب به اتفاق دوستان شما، آنچه را که امام در این زمینه به نفع شما می‌دیدند، انجام دادند. امام برای این، که دوست و همفکر خود را از خطر نجات دهند، سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی مسائل بسیار مهمی خطاب به مجلس خبرگان فرمودند، مثل: «الله الله در انتخاب اصحاب خود». یک سال قبل از دستگیری آقا مهدی هاشمی افراد مختلفی را خدمت جناب عالی فرستادند که آقا مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از خود دور سازید. آیا شما گوش دادید؟ امام آیت الله طاهری اصفهانی را خدمت شما فرستادند که به ایشان بگویید فلانی می‌گوید آقای مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از بیت خود اخراج کنید. آیا به این نصیحت و پیغام گوش دادید؟ تنها فایده این پیغام این بود که آقای طاهری که از علاقمندان بسیار جدی شما بود مغضوب شما گردید؟

آیا حضرت امام، من و آقای موسوی خوئینی را خدمت شما فرستادند که آقا مهدی هاشمی ساواکی است، خوبست از طرف شما فردی معین شود تا با فردی از [وزارت] اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند؟ و من آقای هادی هاشمی برادر او را به عنوان نماینده شما برای رسیدگی به این پرونده پیشنهاد دادم. مگر شما گوش دادید؟ امام به من فرمودند: وقتی با آقایان خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و نخست وزیر پیش آقای منتظری رفتید، مسئله مهدی هاشمی را مطرح کنید، شاید ایشان قبول کنند و آقا مهدی را از منزلشان اخراج کنند. من مسئله را مطرح کردم و آقای رفسنجانی برای حل مسئله پیشنهاد داد که حالا که امام روی ایشان حساسند، خوبست جناب عالی موافقت کنید ایشان در یکی از دفاتر فرهنگی ایران در خارج از کشور خدمت کنند. بعدها گفتید: می‌خواهند ایشان را تبعید کنند. امام دیگر چه می‌توانستند بکنند؟

امام یک سال قبل از دستگیری او، از همراهی که ممکن بود شما قبول کنید تلاش نمودند که وقتی اقدام به دستگیری ایشان می‌شود به عنوان عضو دفتر شما نباشد. ولی شما دست بردار نبودید؛ لذا نامه‌ای بسیار محترمانه برای شما نوشتند که متن آن را در اول این رنجامه آوردم.

شما در جواب چنین نامه‌ای پاسخ تندی دادید که همه تعجب کردیم؛ ولی امام



تحمّل کردند. دیری نپایید که دست به اعتصاب زدید و طیف مرموز آقای مهدی هاشمی این اعتصاب را باتیتر درشت «چرا ملاقاتهای قائم مقام رهبری لغو شده است؟» که یکی از علل آن را دستگیری آقای مهدی هاشمی نماینده حضرتعالی در نهضتها آوردند، به صورت اعلامیه منتشر کردند. (سند شماره ۴۱)

ولی امام با کمال بزرگواری شما را خواستند و شما در جلسه ای در منزل اینجانب که سران سه قوه و آقای نخست وزیر بودند، شرکت کردید. از ابتدا معلوم بود که به شما گفته بودند که زیر بار هیچ پیشنهادی نروید، تا آقا مهدی را آزاد کنند؛ چرا که با همه با خشونت برخورد کردید. امام در این جلسه با تواضع بسیار از شما خواستند که اعتصاب خود علیه نظام را بشکنید، به شما گفتند: آیا شما ماها را دشمن خود می دانید؟ یقیناً این را نمی توانید بگویید. بعد با حالت بسیار صمیمی و گرم فرمودند: من از شما خواهش می کنم که این کارها را کنار بگذارید و مشغول کار خود بشوید. قبول نکردید. فرمودند: من ارادات به شما دارم. من مخلص شما هستم. از این مرید و مخلص خود قبول بفرمایید و به کار خود مشغول شوید. با کمال خشونت گفتید: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا الْاَوْسَعَهَا».

در این هنگام من به دوستان نگاه کردم. دیدم همگی از شرم و حیا سرهاشان را پایین انداخته اند و آقای خامنه ای اشک در چشمانشان بود. آقای رفسنجانی و من در جلو امام به شما گفتیم که شما قائل به ولایت فقیه هستید و به قول خودتان هفتصد صفحه پیرامون آن مطلب نوشته اید (البته تا آن موقع)؛ چرا گوش به حرف امام نمی دهید؟ باز همان جمله «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا...» را به زبان آوردید و امام با خونسردی به شما نگاه می کردند. مسلّم وسواسان خناس به شما گفته بودند که نباید کوتاه بیایید تا آقامهدی را آزاد کنند.

آقا مهدی نوشته است که آقا هادی گفت باید آقا (یعنی شما) از نظام جدا گردند. در مقابل تصمیم آقا هادی و اطاعت بی چون و چرای شما از ایشان دیگر امام چه می توانستند انجام دهند؟ آیا باید می گذاشتند تا تمام حیثیت نظام و شما که قائم مقام رهبری بودید لکه دار گردد؟ آیا امام بارها از شما نخواستند که بیت خود را از عناصر مشکوک پاک کنید؟ آیا کردید؟ وزارت اطلاعات از ترس شما حکم تبعید آقای هادی هاشمی را به عنوان مهره خطرناک، از امام گرفتند. بعد که مسایل روشن و قرار شد آقا



هادی را به تهران بخواهند، شما او را در منزل خود مخفی کردید و بعد به من گفتید؛ من آقا هادی را از وزارت اطلاعات دزدیدم. شما می دانید که این حرکات برای امام چقدر سنگین بود؟ ولی امام به من فرمودند: مصلحت نظام اقتضاء می کند، فعلاً کاری نکنیم و به آقای ری شهری پیغام دادند که فعلاً کاری نداشته باشید.

چند وقتی بعد از این قضایا روزی که در مورد شما بحثی پیش آمد، امام فرمودند: من حاضرم با آقا هادی ملاقات کنم. من خیلی تعجب کردم و این به دنبال نامه شما به آقای نخست وزیر بود که اطرافیان آن را به صورت شب نامه پخش کردند. امام با محبت با آقا هادی برخورد نمودند و به ایشان گفتند: آقای منتظری را از چنگال نهضت آزادی و آخوندهای مرتجع نجات دهید (نزدیک به این مضامین). امام می خواستند تمام راههای حفظ شما را پیموده باشند. چرا که بعد از ملاقاتی که شما چندی بعد از دیدار امام با آقا هادی با حضرت امام داشتید اجازه دادند خبر ملاقات با آقا هادی پخش گردد. آیا از حکم تبعید آقا هادی توسط امام، تا پذیرش او و نقل خبرش از رادیو و تلویزیون راه کوتاهی بود که امام پیموندند؟ قضیه آقاها دی و دیدارش با امام از آن گونه مسائلی بود که برای هیچ یک از بچه های حزب اللهی قابل هضم نبود و من روزهای سختی را گذراندم. چرا که از بچه های اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد تا حوزه های علمیه قم و مشهد و سایر شهرها مرا نفرین می کردند، ولی من به جان خریدم. آخر مگر هر چه از دوست می رسد نیکو نیست؟ با اینکه من فرزند امام بودم و بیست سال از آقا سعید [فرزند شما] بزرگتر بودم، از ایشان تقاضای ملاقات کردم؛ اما نپذیرفت، ولی از آنجا که قرار گذاشته بودیم از چیزی بدمان نیاید^۴ چند روز بعد مجدداً این تقاضا را تکرار کردم، اجازه نفرمودند. آیا همه اینها از باب محبت به شما نبود؟ گوشزد نمودن خطر لیبرالها و منافقین از باب ارادات نبود؟ ولی والله این را خوب می فهمیدم که آقاها دی در دل می گفت: من می دانم که شما کسی را غیر از آقای منتظری ندارید؛ چرا مسائل خودم را از این طریق حل نکنم. من بارها به او گفتم: امام مصلحت نظام را با هیچ چیز عوض نمی کنند. ولی کو گوش شنوا؟ آقا هادی در تمامی ملاقاتهایش با

^۴ گوئی بد آمدن قراردادی شده است.



من روی این مطلب تکیه می‌کرد که آقاروی افراد طیف آقا مهدی که در زندان هستند حساسند، آنها را آزاد کنید. من می‌گفتم: این از توان من خارج است. خود جناب‌عالی هم که دو مرتبه همین را از من خواستید. گویی تمام دین در این طیف خلاصه شده است.

خلاصه کلام، حضرت آیت‌الله، آنچه در توان امام بود اعم از اعطای وکالت تامه و عنوان فقاقت و ارجاع احتیاطات به شما و بازگذاشتن دست شما در قوه قضاییه و دادگاه عالی قم و موافقت با تعیین نمایندگان شما در دانشگاه‌ها و خارج از کشور و نیز تعیین نماینده در هیئت هفت نفری زمین و دهها عنایت دیگر، انجام داد.

علاوه بر اینها، با اینکه معظم‌له باقائم مقامی شما مخالف بودند و آیت‌الله آقای محمدی گیلانی شاهد این قضیه است، به خاطر حفظ مصلحت سکوت کردند. در جواب این همه محبت‌ها وقتی از شما با لحن ملایم و جملاتی از این قبیل که من به شما ارادات دارم، از شما خواستند از مهدی هاشمی دست بکشید و اعتصاب نکنید شما چه کردید؟ باز هم معتقدید امام با دوست و هم فکر خود خوب عمل نکرده است.

ما زمانی در مورد شما فکر می‌کردیم که اگر امام از شما —مثلاً— بخواهند برای حفظ اسلام و کیان نظام، فرزند خود را قربانی کنید، بی‌درنگ انجام می‌دهید. ولی شما در آن شب تصورات زیبای همه دوستانتان را خرد و باطل کردید و ما تا حال دم بر نیاوردیم. چرا که تضعیف شما را جایز نمی‌دانستیم.

حضرت آیت‌الله

نامه‌های اخیر شما در دفاع از منافقین خیال می‌کنید، کار خودتان بوده است. بعداً سخنان آقای مهدی هاشمی را می‌آورم که چگونه این طیف در طول چند سال کار روی شما، موضع شما را به طرف دفاع از منافقین سوق دادند و جناب‌عالی را به سقوط کامل پیش حزب الله کشیدند.

یادتان هست در ملاقات آخر خود با امام شما نیم ساعت حرف زدید و امام سکوت کردند. وقتی بلند شدید بروید، امام فرمودند: «بیشتر حرف‌های شما درست نبود، خدا انشاء الله مرا ببخشد و مرگم را برساند». امام تنها همین دو جمله را فرمودند. آیا از خود پرسیده‌اید که چه کردید که امام مرگ خود را از خدا خواسته است و آن را به اطلاع شما رسانده است؟



آقا مهدی در این مورد می‌گوید: آقا هادی از من خیلی داغتر بود. او می‌گفت: خمینی چند روز دیگر خواهد مرد و مسئله حل خواهد شد. می‌دانید این حرفها را آقا مهدی چه وقتی زده است؟ زمانی که می‌خواستند اعدامش کنند. او گفته بود: می‌خواهم هیچ چیز نگفته نداشته باشم، تا بلکه خدا مرا بیمارزد — عین نوار ایشان موجود است — اصل این را باسند در جای دیگری نقل می‌کنم.

حضرت آیت الله

آیا هنوز معتقدید بیت شما پاک پاک است. آیا هنوز بر این عقیده اید که امام با دوست خود به صورتی خوب عمل نکرده است؟
در همان نامه بدون تاریخ به امام نوشته اید:

«حضرتعالی با این کار، آخوندهای مخالف را که تا اندازه‌ای ترس و با شرم حضور داشتند جری کردید و به آنان امکان ضربه زدن را دادید».

(سند شماره ۴۲)

آیا ترس و شرم آخوندهای مخالف و دشمن شما با دستگیری مهدی هاشمی بریزد بهتر است یا دوستان شما به خاطر دفاع شما از او، با جنابعالی بدشوند؟ شما غیر از بعضی از دوستان حضرت امام دوستی ندارید. اینها را به خاطر تحلیلهای غلط طیف آقا مهدی از دست ندهید.

در همین نامه بدون تاریخ که در قضایای مهدی هاشمی نوشته اید، آورده اید:

«ضربه‌ای که به اسم حضرتعالی و در پوشش حمایت از من و بیت من به من زده شد از همه ضرباتی که آخوندهای مخالف در رژیم گذشته و در زمان حال زدند و می‌زنند بیشتر بود».

(سند شماره ۴۳)

آیا امام که می‌خواست سید مهدی را از کنار شما دور کند، حمایت از شما نبود؛ که می‌فرمایید در پوشش حمایت از من به من ضربه زدید؟
آقا مهدی به اعتراف خودش، در چند جلد از پرونده‌اش آورده است که:

(۱) ساواکی بود (۲) در قتلها و توطئه‌ها شرکت داشت (۳) خود را به دروغ به مظلومیت می‌زد و



شما را تحریک می‌کرد (۴) اخبار و اطلاعات غلط به شما می‌داد (۵) لغزشهای بزرگی در حریم شما داشت (۶) آتش جناح بندیها را بر ضد مسئولین کشور مشتعل ساخت (۷) اطلاعات سری مملکت را که به شما می‌رسید در اختیار افراد خام می‌نهاد (۸) مردم را قبل از انقلاب تشویق به عضویت در حزب رستائیز می‌نمود (۹) به خانواده سلطنتی دعا می‌کرد (۱۰) اختلاف افکنی بین سپاه و کمیته که منتهی به قتل چند نفر گردید و سپاه انجان و خمینی شهر را تحریک نمود که در مقابل سپاه اصفهان مقاومت کنند (۱۱) نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده و اطلاعاتی سپاه پس از انحلال واحد نهضتها (۱۲) مبادرت به نشر اعلامیه علیه مسئولین کشور به نام روحانیت بیدار و حوزه علمیه و فضلال تبریز (۱۳) اقدام به جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلال افغانی علیه وزارت امور خارجه (۱۴) توطئه در میان صفوف مبارزین افغانی که منتهی به خون‌ریزی شد (۱۵) تقویت نیروهای معترض نجف آباد.

خلاصه اینکه خود او به داشتن صفتهایی مثل شیطان، لاابالی، مجسمه شر، فساد حيله گری، قدرت طلبی، غرور، عجب، خودمحوری، استبداد، ریا، تکبر، خودبزرگ بینی، ضعف تعبد و تدین، فرورفتن در منجلاب خط و خط بازی، منحرف، معیوب و آلوده اعتراف و اذعان کرده است. آیا اگر کسی او را که دارای این اعمال و اوصاف است از شما دور کند، به شما خدمت نکرده است؟ و تحت پوشش حمایت از شما به شما ضربه زده است؟ او خود در صفحه ۲۷ پرونده خود می‌آورد:

«و خلاصه الکلام اینکه آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالبقدر برای خودم درست کرده‌ام و [با] اعتماد مطلق بیت ایشان، انتقام بی‌مهریها و کم‌لطفیهایی که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم و در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت‌زدن، جوسازی و ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم و از نظر نفسانی خود را متکی به جهات مختلفی می‌دیدم، از حمایت رهبری آینده انقلاب گرفته تا محبوبیت نزد افشار ناراضی جامعه و افراد تندرو...».

(سند شماره ۴۴)



حضرت آیت الله

با این اوصاف. وقتی امام می فرمایند ایشان در کنار شما نباشند، حمایت از شما نیست؟ اگر شما حاضر نیستید در مقابل اینکه امام می فرمایند، آقا مهدی آنجا نباشد، امام را تحسین کنید؛ آقا مهدی در همین پرونده می گوید: من به تیزهوشی امام که مرا در چند ملاقات شناخت و نگذاشت من در کنار رهبری آینده باشم آفرین می گویم (نقل به معنی).
در همین نامه بدون تاریخ آورده اید:

«نمی دانم از بهره برداری ضد انقلاب و آخوندهای مخالف و تفسیرهای رادیوهای بیگانه و خوشحالی آنان تا چه اندازه مطلعید».

(سند شماره ۴۵)

حضرت آیت الله

از شما می پرسم، آیا ملاک انجام کار حق تنها خوشحالی یا بدحالی ضد انقلاب است که اگر خوشحال شوند کار حق را نباید انجام داد؟ امروز اگر ما سلمان رشدی را هم اعدام کنیم رادیوهای بیگانه، ضد انقلاب و غرب و شرق بهره برداری می کنند؛ پس ما نباید حکم خدا را درباره او جاری کنیم؟ در ضمن ضد انقلاب از اعدام آقا مهدی هرگز خوشحال نشده است.
در نامه به امام نوشته اید:

«شنیده شد، فرموده اید: فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض می کند. البته حضرتعالی را شاه فرض نمی کنم، ولی جنایات اطلاعات شما وزندانیهای شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می گویم».

(سند شماره ۴۶)



حضرت آیت الله

اطلاع دقیق شما که معلوم شد چگونه است. مثل این حرف شماست که در نامه ای به امام نوشته اید: «من از کارگردانان اطلاعات در مورد زندانها اطلاعاتم بیشتر است»! ترا به خدا این حرف خنده دار نیست؟ آیا شما از وزارت اطلاعات بیشتر اطلاع از وضع زندانیان و زندانها دارید؟ از اینها گذشته، لابد یادتان نرفته است که به امام نوشته اید: «حق را می گویم، اگر چه تلخ باشد. من تمام خصوصیات سید مهدی را می شناسم. او مخلص اسلام و انقلاب است، فردی متدین است. از بچگی او را می شناسم. تقوای او از آقای ری شهری کمتر نیست».

حضرت آیت الله

آیا اطلاع دقیق شما از همین گونه که نوشتم، نیست؟ اصلاً این سؤال برای من همیشه مطرح بوده است که چرا شما زود و سریع اطلاع دقیق از قضایا پیدا می کنید؟ واقعاً از خود پرسیده اید که چرا این قدر زود قطع [ویقین] پیدا می کنید؟ برای روشن شدن منشاء این اطلاع دقیق توجه شما را مجدداً به نوشته مهدی هاشمی جلب می کنم:

«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسئله دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی (طلبه منافق نائب) در بیت آقا. او (آقا هادی) در این باره می گفت به نظر آقا چون این افراد (منافقین) نائب هستند رفت و آمدشان بلا اشکال است».

(سند شماره ۲۱)

حال شما خود قضاوت کنید، منشاء یک چنین دیدگاهی با توجه به رفت و آمد لیبرالها و منافقین و با توجه به تحلیلی که شرح آن در پرونده آقای مهدی هاشمی (سند شماره ۲۵) رفت، چیست؟ و نیز خود قضاوت کنید که منشاء چنین دیدگاهی از شما با توجه به اینکه آقا هادی معتقد به کانال احتیاطی ویدکی در خارج از کشور— آن هم از طریق منافقین— بود و علاوه بر این معتقد بود، منافقین بر این رژیم ارجحیت دارند، چه



می‌تواند باشد؟ آیا با آنچه در بالا آمد، به نتیجه‌ای غیر از این می‌رسیدید که بگویید: جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است؟

حضرت آیت الله

آیا برادران بسیار خوبمان در اطلاعات و زندانها مانند حضرات حجج اسلام ری شهری، فلاحیان، رازینی، نیری، پورمحمدی، رئیسی و بسیاری دیگر از همین افراد خوب یعنی برادران مبارزی که به قول امام، همه گونه ناسرا را از ساده اندیشان موجه تحمل می‌کنند و خم به ابرو نمی‌آورند؛ از تیمسار نصیری، تیمسار مقدم، ثابتی، منوچهری، حسینی، کمالی و دیگر شکنجه گران شاه در سایر شهرستانها بدترند؟ آیا آقایان روی ایادی شاه را سفید کرده‌اند؟ آیا مدیرکل‌های اطلاعات و رؤسای ادارات اطلاعات و مسئولین دادگاههای انقلابی و زندانها که کثیری از آنان روحانیون پاک باخته‌ای هستند که جانشان را کف دستشان گذاشته‌اند و از امنیت و آسایش این مردم و مملکت دفاع می‌کنند، از مدیرکل‌های ساواک شاه بدترند؟ آیا فرزندان امام زمان در اطلاعات و دادستانیها و زندانها مانند کسانی که از خائن‌ترین و کثیف‌ترین افراد جامعه طاغوت انتخاب می‌شدند؟ آیا آقا مهدی هاشمی اینهمه ارزش داشت که شما چشم از بدیهی‌ترین مسائل بپوشید و خود را تا این اندازه به ورطه سقوط بکشانید؟ آیا بچه‌های اطلاعات اکثر قریب به اتفاقشان از فرزندان متدین افراد این جامعه نیستند؟ شما در آخرت جواب این سؤال را دارید؟ آیا واقعاً از این گونه حرفها و قضاوتها پشیمان نشده‌اید؟ انشاء الله که شده‌اید.

امام در جواب نامه آقای ری شهری، در مورد طیف مهدی هاشمی در تاریخ

۶۶/۴/۱۶ می‌فرمایند:

«با تشکر از زحمات اعضای محترم وزارت اطلاعات، این سربازان گمنام امام زمان عجل الله تعالی فرجه که در جنگ با ایادی استکبار در داخل کشور صدمات بسیار دیده‌اند و از طعن و لعن ضد انقلاب و اغفال شده‌ها نرنجیده و وظیفه اسلامی میهنی خود را انجام می‌دهند؛ با شرایط وزیر محترم اطلاعات آقای ری شهری موافقت می‌نمایم. انشاء الله خداوند به همه شما توفیق بیشتر عنایت فرماید.

روح الله الموسوی الخمينی»

(سند شماره ۴۷)



حضرت آیت الله

صمیمانه از شما می‌خواهم سؤال کنم: چه دستی در کار بود تا شما را از امام تا این حد، جدا کرد که شما اطلاعات و مسئولان زندانهای نظام مقدس جمهوری اسلامی را از ساواک‌های شاه بدتر می‌دانید؛ ولی امام آنها را سربازان گمنام امام زمان علیه السلام می‌نامند؟ آیا غیر از این است که شما افرادی را که به اقرار خودشان تمام اوصاف زشت مثل شیطان، لاابالی، مجسمه شر و فساد، حيله گر، توطئه گر، ریاکار و قدرت طلب، غیرمتدین، منحرف، معیوب، آلوده به گناه و بسیاری دیگر از این اوصاف را دارا بوده‌اند، متقی، متدین، مدیر و مدبری می‌دانید که از بچگی بزرگشان کرده‌اید و از همه خصوصیاتشان مطلعید و ایشان را خوب می‌شناسید و الحق هم که چقدر خوب شناختید!! ولی امام با تیزهوشی مخصوص خود، او را شناخت و بعدنهم معلوم شد که شناخت امام چقدر مبتنی بر واقعیات و حقایق بوده و شناخت شما چقدر با ساده‌اندیشی همراه بوده است و متأسفانه اعتماد شما به این افراد — که تعدادشان هم در بیت شما کم نیست — موجب گشت، چنین اطلاعات مغرضانه و بی اساسی به شما داده شود؛ تا شما، سربازان امام زمان علیه السلام را از ساواک‌های شاه بدتر بدانید.

به گوشه‌ای از نامه مهدی هاشمی چند ساعت قبل از اعدامش خطاب به خودتان توجه کنید:

«چه کسی جز ایشان (آقا هادی هاشمی) تحت تأثیر حساسیتها و تحلیلهای ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور، پندارهای شیطانی برضد امام امت روحی فداه را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان پرورش می‌داد که نتیجه آن گزارشات انحرافی و مکتوب من و القائنات تحریف شده ایشان (سید هادی) خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ برضد روح خدا و یادگار انبیای عظام و سلاله ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بود!!؟»

(سند شماره ۴۸)

شاید خدا، او را به خاطر بازگو کردن حقایقی که موجب روشننگری نسلهای آینده انقلاب می‌گردد، بیامرزد.

حضرت آیت الله

اگر این نامه‌ها و مصاحبه‌ها و نوشته‌های آقای مهدی هاشمی را نشان شما و افراد



بیتان نمی دادیم، امروز نمی توانستیم ثابت کنیم که شما بلندگوی منافقین و لیبرالها شده اید.

نمی توانستیم ثابت کنیم که تمام نوشته های شما از گزارشات انحرافی و مکتوب طیف مهدی هاشمی و القاءات تحریف شده سید هادی خدمت حضرمالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ برضد روح خدا و یادگار انبیاء است و از آنجا که خدا یار امام است باید آقا مهدی هاشمی را هدایت کند، به بازگو کردن مسائل تا توطئه بزرگ بیت شما علیه امام خشی گردد.

والله این به خاطر پاکی امام است که افراد بیت شما که تصمیم داشته اند، جنابعالی را وادار کنند تا نامه های بسیار زنده علیه امام بنویسید، معرفی گردند. این از خلوص و تنهایی امام است که ناگهان مهدی هاشمی فریاد می زند و اعتراف می کند که آقا هادی هاشمی در فکر دامن زدن به یک تباهی بزرگ برضد روح خدا و یادگار انبیاء است. آیا دیگر کسی حرفهای ضد انقلاب را باور می کند که حذف آقای منتظری تصفیه ای است از طرف جناحی از حکومت علیه جناحی دیگر؟ آیا کسی باور می کند که امام یک تصمیم عجولانه گرفته اند.

آیا برداشت شما از سربازان گمنام امام زمان — یعنی فرزندان متدین و سلحشور مردم شریف ایران — موجب نشده است که دل امام خون شود و با قلبی شکسته، در نامه اخیر با شما صحبت کنند.

در همین نامه بی تاریخ نوشته اید:

«من حدس می زدم روزی حضرتعالی از اکثر علاقمندان منقطع شوید ولی گمان نمی کردم به این زودی عملی شود».

(سند شماره ۴۹)

مهدی هاشمی در نامه ای چند لحظه قبل از اعدام خود به برادرش آقا هادی نوشته

است:

«اکنون که چند لحظه بیشتر به مرگم نمانده است، چند نکته را اجمالاً تذکر می دهم: شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می سنجیدی، سبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساسترین لحظات تاریخ انقلاب و



جنگ، داعیه لزوم انفصال آیت الله منتظری، از نظام و مسئولین را سردادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی».

(سند شماره ۲۳)

حضرت آیت الله

امام از دوستانش جدا نشد. داعیه آقا هادی، انفصال شما را از نظام و امام و مسئولین و مردم حزب الله به بار آورد و کسی که از نظام جدا شود، از دوستان هم جدا شده است؛ چرا که دوستان شما اداره کنندگان نظامند، نه دشمنان شما و متأسفانه ضربه آخر را هم آقا هادی، به شما و نظام زد و آن اینکه شما را به جایی رساند که نگذاشت فریاد اعتراض مردم را که از دفاع شما از منافقین و لیبرالها بلند شده بود بشنوید. چرا که او تصمیم گرفته بود، حرفهای منافقین را از دهان شما بزند و دیدید که موفق هم شد.

من از شما خواهش می‌کنم کمی بیرون از دایره تفکرات آقا هادی و آقا مهدی فکر کنید که شما چه کسانی را از دست داده‌اید و در عوض چه کسانی را جذب کرده‌اید؟ آیا از دست دادن امام، کم تأسف دارد؟ از دست دادن طلبه‌های خوب که نزد شما آنها را بدجلوه داده‌اند، باعث تأسف نیست؟ آیا از دست دادن فرزندان امام زمان علیه السلام در اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد و نهادهای انقلابی خسارتی کوچک برای شما بود؟ بار دیگر دوستانه از شما می‌خواهم که کمی فکر کنید. آیا آنهایی که اصرار داشتند و در مبارزه بوده‌اند، هیچ کدامشان حاضرند امام را رها کنند و شما را بگیرند؟ اگر یک اشتباه دیگر مرتکب بشوید و به آخوندهایی که تا دیروز شما را وهابی می‌خواندند، نزدیک شوید، آبرویتان می‌رود. آنها به خون امام تشنه‌اند. حواستان را جمع کنید و بعد از این بیشتر مواظب افکار آقا هادی باشید.

بہتر است آقا هادی را از گفته‌های برادرش آقا مهدی بشناسید که چند لحظه قبل از مرگ اظهار داشته است:

«راجع به افکار آقا هادی هم البته من یک سری مسائل کم گفتم. خصوصاً به بعضی از مقامات گفتم؛ ولی کتباً چیزی ننوشتم. روی مسئله حضرت امام و انتظار مرگ حضرت امام، خب آقا هادی مسائل زیادی می‌گفت. یعنی از من خیلی داغتر بود، در اینکه حضرت امام همین چند روزها زبانم لال، اون می‌گفت: انشاء الله همین چند روز خواهند مرد و مسئله حل می‌شود».

(سند شماره ۵۰)



به احتمال قوی به نظر می‌رسد، او توبه حقیقی کرده است، چرا که این مطالب را گفته بود که به قول خودش پاک خدمت خدا برسد.

در نامه‌ای که به تاریخ ۶۷/۵/۹ به حضرت امام نوشته‌اید — که یقیناً باعث خوشحالی منافقین و لیبرال‌ها شد و در این نامه قلب امام زمان روحی له الفداء را نیز بدرد آوردید — آمده است:

«اعدام بازداشت شدگان اخیر را ملت و جامعه‌پذیر است و ظاهراً اثر سویی ندارد».

(سند شماره ۵۱)

لا بد اگر اثر سویی داشت می‌بایست دست از آنان برداشت و از کسانی که فرزندان این آب و خاک را قتل عام کرده‌اند چشم پوشید؟
در همین نامه به تاریخ ۶۷/۵/۹ نوشته‌اید:

«مسئولین قضایی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی بسا بی‌گناهای یا کم‌گناهای هم اعدام می‌شوند».

(سند شماره ۵۲)

حضرت آیت الله

مهدی هاشمی در پرونده خود می‌گوید:

«ما اخباری را به ایشان می‌دادیم تا ایشان را به اطلاعات و سپاه حساس کنیم و بالاخره هم توانستیم این کار را انجام دهیم».

البته می‌دانید که من افراد اطلاعات و بچه‌های دادستانی را که با ضد انقلاب در ستیزند مانند مقدس اردبیلی می‌دانم و معتقدم اگر مقدس اردبیلی هم حکومت دستش بود و می‌خواست حکم خدا را جاری کند، بهتر از اینها عمل نمی‌کرد. علاوه بر این، آیا اگر افراد اطلاعات و سپاه مقدس اردبیلی نیستند، معنایش این است که ما احکام خدا را تعطیل کنیم و همه را بی‌دین فرض کنیم؟ واقعاً قضات همه باید مقدس اردبیلی باشند که اگر نبودند تشکیلات قضایی مشروعیت نداشته باشد؟ از آن گذشته، اگر مقدس اردبیلی در جریان قضیه مهدی هاشمی بود، آیا کاری غیر از کار بچه‌های اطلاعات و دادستانی می‌کرد؟ و آیا شما در آن صورت او را متهم نمی‌کردید که مقدس اردبیلی روی ساواکیهای



شاه را سفید کرد؟ چرا، برای این که مهدی هاشمی را اعدام نمود؟
در همین نامه ۶۷/۵/۹ نوشته اید:

«ما تا به حال از خشونت‌ها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم».

(سند شماره ۵۳)

حضرت آیت الله

ما اصولاً خشونت‌ی به خرج نداده‌ایم. آیا آیت الله صدوقی، آیت الله اشرفی اصفهانی، آیت الله دستغیب، آیت الله مدنی و آیت الله قاضی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا شهدای حزب جمهوری اسلامی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا شهیدان عزیز باهنر و رجایی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا صدها نفر از فرزندان عزیز امام از پاسداران سپاه و کمیته و بسیج در سراسر ایران، با خشونت ما کشته شدند؟ آیا قدوسی و ربانی املشی را، ما با خشونت شهید کرده‌ایم؟ آیا هزاران نفر از مردم حزب اللهی و خوب کوچه و بازار را، ما با خشونت کشته‌ایم؟ آیا ما وزرای عزیز و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی را، با خشونت کشته‌ایم؟ آیا هاشمی و خامنه‌ای عزیز را، ما ترور کرده‌ایم؟ آیا ما در معابر بمب گذاشتیم و هواپیماها را ربودیم؟ آیا ما سر سفره‌های افطار سرهای بچه‌های انقلابی را، گوش تا گوش در مقابل زن و فرزندانشان بریدیم؟

ما تنها کاری که کرده‌ایم، این بوده که نگذاشتیم مهدی هاشمی و برخی از توابعین و نهضت آزادی و پیمان و دیگر لیبرال‌ها و منافقین نزد مردم، عادل و مستدین معرفی شوند. ما مطالب دروغ و ساخته و پرداخته آنها را ننوشتیم و به رادیوهای بیگانه ندادیم.

بارها و بارها شهید بزرگوار آقای محمد منتظری می‌گفت: «منزل پدر من جای امن منافقین است و من نخواهم گذاشت، منافقین آن‌جا را تصاحب کنند». ولی دیدید که به هر وسیله‌ای بود، آنها او را از پای درآوردند و منزل شما تصاحب شد. معذرت می‌خواهم که قلمم گاهی تند می‌شود، چرا که ما صراحت را از شما آموخته‌ایم.

در نامه ۶۷/۵/۹ مطالبی نوشته اید که دل امام و مردم حزب الله را خون نموده اید، که مطالب آن از هر کس باشد در قعر جهنم است.

حضرت آیت الله

مطالب شما حرفهای تازه‌ای نبود، بلکه ده سال است رادیوهای بیگانه همان حرفها



را می‌زنند و امام و نظام را، به اتهامات واهی کشتن زنهای بچه‌دار و قتل عام هزاران نفر در چند روز و غیره متهم می‌کنند.

در نامه‌ای به تاریخ ۶۷/۵/۱۱ آورده‌اید:

«سه روز قبل، قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد، با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می‌گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان — تردید از من است — از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه، پرسید تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی. گفت: آری. پرسید: حاضری مصاحبه کنی. گفت: آری. پرسید: حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی. گفت: آری. پرسید: حاضری روی مین بروی. گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند...».

(سند شماره ۵۴)

حضرت آیت الله

شما سپس نتیجه گرفتید و گفتید: چون این شخص گفته است که من روی مین نمی‌روم محکوم به اعدام شده است و معامله «(سر موضع)» با او کرده‌اند. در حالی که همان قاضی شرع مورد اعتماد شما، پیش من آمد و صریحاً گفت: آقای منتظری به من دروغ نسبت داده است، من این گونه نگفتم. من به او گفتم: شما در مورد آقای منتظری چنین چیزی نگوی، ممکن است ایشان اشتباه فهمیده باشند. بعد مسئولین اطلاعات و امور قضایی آن استان را خواستم، آمدند و جریان را به آنها هم گفتم. آنها اظهار داشتند که اصلاً بحث این گونه نبوده است و تقریباً تمام این نوشته حضرتعالی را تکذیب کردند.

حال اگر این مسائل را از اطلاعات و دادستانی به ما بگویند، چون حرف سربازان گمنام امام زمان است و آنها مهدی هاشمی را اعدام کرده‌اند پیش شما دروغ است و اگر مخالفین و دستیارانشان بگویند عین واقعیت است.

بحث من این است که چرا همیشه کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع می‌کنند، مورد اعتماد شما هستند؛ ولی کسانی که از اول با انقلاب و امام بوده و هستند جنایتکارند؟

در تاریخ ۶۷/۷/۹ نامه‌ای برای آقای نخست وزیر نوشتید که توسط افراد با تقوای منزلتان — که آنها را خوب می‌شناسید! — در سطح کشور و خارج منتشر شد. این نامه پر



است از «باید» ها و «نباید» ها، حال با چه توانی؟ لاید می فرمایید این دیگر به من مربوط نیست. چرا که من در اجرائیات دخالت نمی کنم و این را صریحاً در اعلامیه هایم نوشته و در نطقهایم بیان داشته ام. نخست وزیر و دیگر دست اندرکاران باید، به این باید ها و نبایدها جامه عمل بپوشانند.

در این نامه آورده اید:

«۴- امروزه کشورهای تند هم به اشتباه خود واقف شده اند... «باید» مسئولین تنگ نظر و سخته گیر و بی اعتنای به مردم اساساً تعویض شوند.
— امروز جنگ بر طرف شده «باید» به تدریج صف و کوبین را کنار گذاشت.
— اطلاعات، سپاه، کمیته، دادستانیها و بازجوها و امثالهم «باید» در روش خود تجدید نظر کنند و هشت نه مورد «باید» دیگر در این نامه».

(سند شماره ۵۵)

حضرت آیت الله

می بینید که در چه فضای دور از اوضاع و احوال حاکم بر جامعه، تنفس می فرمایید. درست است که اگر باید ها عملی شود، ایران گلستان می گردد. ولی مگر توان عمل به آنها در وضع فعلی وجود دارد؟ شما از خصوصیاتتان این است که — به قول امام — می خواهید، تاریخستان را خوب ترسیم کنید. کاری به تایید نظام و اسلام — اگر تاریخستان خدشه دار شود — ندارید. لذا امام مرتب می فرمایند: «من به تاریخ کاری ندارم. من به وظیفه شرعی خود باید عمل کنم»، ولی شما متوجه نمی شوید، کجای کار شما خراب است که امام این گونه می فرمایند.

اگر هدف این باشد که باید ها و نبایدها تنها بر کاغذ نوشته شود، تا تاریخی زیبا و چهره ای دلربا برای انسان ترسیم کند، گفتن و نوشتنش آسان است. من هم می نویسم: هر ایرانی باید دارای یک منزل پانصد متری باشد، هر ایرانی باید یک ماشین سواری داشته باشد و هر ایرانی باید حقوقش دو برابر خرجش باشد و... اصولاً این بحث را ما همیشه با شما داشته ایم که اگر آنچه جنابعالی و یا حضرت امام و یا مسئولین دیگر نظام می فرمایند، به صورت ارشاد باشد، یعنی خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی را در تمامی زمینه ها ترسیم کند، هیچ مانعی ندارد. چرا که هادیان انقلاب، باید راه صحیح را نشان بدهند. اما فرق جنابعالی با بقیه این است که شما این مسائلی را که می گوئید، کار به توان اجرای آن



ندارید و هر وقت مسئولین و غیرهم را می بینید با پرخاش می گوئید: چرا به گفته های من عمل نمی شود.

حضرت آیت الله

از آنجا که بیشتر اطرافیان شما جنبه تبلیغی مسائل برایشان مطرح است و شما در دست آنها اسیرید، کار بدینجا می کشد. مثلاً اگر از شما پرسند خیلی از مسائل این نامه که مربوط به آقای نخست وزیر نیست؛ قهراً جوابی برای آن ندارید. از آن گذشته اگر شما از اوضاع دولت خبر داشته باشید، متوجه می شوید که هر صف و کوپنی معلول علت‌های بسیاری است که تا رفع آن علل صفها پابرجاست. متأسفانه، در همین نامه هم مسائلی را مطرح کرده اید که با خط ضد انقلاب و منافقین هم سویی دارد.

مهدی هاشمی بارها گفته است که طیف ما، سعی می کرد، آیت الله منتظری را علیه نهادهای انقلاب و اطلاعات، بدبین کند. می بینید که همان طیف، هنوز دست از سر شما برنداشته اند. چرا که در این نامه — با اینکه دادگستری صدای صغیر و کبیر را درآورده است — شما در مورد آنها هیچ حرفی ندارید؛ ولی آورده اید: باید دادستانیهای انقلاب در روش خود تجدیدنظر کنند. با اینکه ارتش هم وجود دارد، فقط باید سپاه در روش خود تجدیدنظر کند. با اینکه شهربانی و ژاندارمری هم وجود دارد، فقط باید کمیته در روش خود تجدید نظر کند و از میان همه وزارتخانه ها و ادارات تابعه، تنها وزارت اطلاعات، باید در روش خود تجدیدنظر کند.

اینها نیست جز اینکه، منافقین و لیبرالها و ضد انقلاب به صورت عام روی سپاه، کمیته، وزارت اطلاعات و دادستانیهای انقلاب حساسند؛ لذا به محض اینکه نخست وزیر خدمت شما می رسد، فوراً حرفهای آنها باید زده شود ولو اینکه به نخست وزیر مربوط نباشد. از اینکه با صراحت لهجه حرف می زنم، عذرخواهی می کنم. چرا که صراحت لهجه را از شما آموخته ایم. خواهش می کنم، کمی در مورد «باید مسئولین تنگ نظر و سختگیر اساساً تعویض شوند» فکر کنید. این هم مانند قضیه روان شناس است که مأمورین کمیته می بایست باشند. ما یک نفر را بیرون کنیم، شما پدر ما را در می آورید، چه رسد به اینهمه افراد.



حضرت آیت الله

من بار دیگر از شما دوستانه می‌خواهم که سعی کنید، خود در مسائل مستقل باشید و هر چه را به شما می‌گویند قبول نکنید. چه رسد به اینکه بنویسید. مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید:

«سعی وافر داشتم که ضعفها را به آقا منتقل و ایجاد حساسیت نمایم. این کار از اول که شروع شد تا این اواخر ادامه داشت و روبه افزایش بود — و در چند سطر بعد اضافه می‌کند: — در راندن افراد خالص از ارگانها هم من و هم اخوی فعال بودیم و هر کدام به نوبه خود با تماسهایی که جداگانه یا مجتمعاً با آقا می‌گرفتیم، دیدگاههای انحرافی خودمان را در لباس حق به جانبی خدمت آقا مطرح می‌ساختیم که قطعاً بدون اثر نبوده است. تلاش بی وقفه برای ملاقات دادن افراد و شخصیتهایی که از اوضاع و احوال کشور ناراضی و بدان معترضند با حضرت آیت الله منتظری که طبعاً با تعداد و استمرار این ملاقاتها ذهنیت ایشان در جهت همان مسائل (مسائل انحرافی خودمان) توجیه می‌شد».

(سند شماره ۵۶)

حضرت آیت الله

آیا باز هم شک دارید که این گروه موجب شده تا قضایای شما به اینجا کشیده شود و متأسفانه شما، همه چیز را از اینها قبول می‌کردید؛ حتی این مسئله را که در نامه ۶۵/۱۰/۱۹ به امام آورده‌اید:

«در بعضی مدارس قم، علی‌ماثیل طلبه‌ای را به خاطر شرکت در تشییع جنازه شهداء از مدرسه اخراج کردند».

(سند شماره ۵۷)

آیا امام توسط خود من به شما پیغام ندادند که این مدرسه کجاست و این را چه کسی به شما گفته است؟ امام بارها نگفتند: این فرد کبست که اخراجش کرده‌اند؟ و شما به امام جواب ندادید. واقعاً کدام مدیری است که جرأت کند، طلبه‌ای را به جرم تشییع جنازه شهداء از مدرسه بیرون کند؟

شما مواضعتان تا آن روزی که خودتان بودید، خوب و انقلابی بود. اما وقتی در دام طیف مهدی هاشمی افتادید، این گونه شد. شما قبلاً می‌گفتید: منافقین خائن هستند، حال چیز دیگری می‌گویید. شما قبل از شهادت شهید محمد منتظری می‌گفتید:



شریعتمداری باید اعدام شود؛ ولی بعد از مرگ شریعتمداری اعتراض داشتید که چرا نگذاشتید تشییع شود. از این قبیل مسائل بسیار دارم اما سرتان را درد نمی آورم. در همین نامه ۶۵/۱۰/۱۹ نوشته اید:

«امروز خانواده امید نجف آبادی آمده بودند که او (یعنی امید) به وسیله تلفن با گریه گفته است: به آقا بگویید به داد ما برس. که تلفن را قطع کردند. این آقای امید مردی است مجتهد و از مدرسین منظومه و اسفار و در زمان اختناق، رساله و تحریر حضرتعالی را محرمانه چاپ و منتشر می کرد».

(سند شماره ۵۸)

جناب آقای منتظری

حتماً می دانید که امید نجف آبادی چه مفاسدی داشت و سرنوشت او با قوم لوط گره خورده بود. مگر فروش و چاپ رساله و تحریر و مبارزه موجب می شود که از کسی که محکوم به اعدام است، دفاع کنیم و اما دفاع شما از آقای امید نجف آبادی هم به دلیل ساده اندیشی شما و هم به جهت القائات و فشارهای همه جانبه و حساب شده افراد بیت شماست که توانسته اند از روح لطیف و حساس شما، در جهت خواسته ها و اهداف خود استفاده نمایند و در شرایط مناسب به نام خانواده های زندانیان و حتی تحریک آنان به نامه و عریضه نگاری برای حضرتعالی ذهن شما را به مسئله فشار و سخت گیری در زندانها که اساساً یک مسئله پوچ و بی واقعیتی است، مشغول نمایند و جالب است که مهدی هاشمی، در نامه چهار صفحه ای خود به شما روی همین مسئله تکیه می نماید و می نویسد که به تصور اینکه حتی در زندان نیز حمایت شما موجب تسلی ما خواهد بود لذا ما به بستگان زندانیان القا نمودیم که بستگان شما تحت شکنجه هستند تا شما را تحریک نمایند.

اکنون به متن نوشته مهدی هاشمی به جنابعالی توجه فرمایید:

«همان تصور خامی که قبل از بازداشت بر ما سایه افکنده بود که حضرتعالی تا آخرین لحظه از این طیف حمایت خواهید فرمود، در ایام بازداشت و بازجویی نیز همواره تسلی دهنده بسیاری از متهمین بوده است و به همین دلیل در تلفن ها و ملاقات ها به بستگان القاء کرده اند که افراد تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته اند، تا بلکه، حضرتعالی و روح لطیف و حساس شما را در جهت حمایت از خود تحریک نمایند، ولی مطمئن باشید واقعیت برخلاف این است».

(سند شماره ۵۹)



جنابعالی از یک طرف در امور ریز و درشت مسائل دخالت می فرمودید و از طرف دیگر، در نامه ای به دانشجویان خارج از کشور نوشتید: من در کاری دخالت نمی کنم و در نامه مورخه ۶۵/۱۰/۱۹ به حضرت امام نوشته اید:

«اجازه دهید مانند طلبه ای بدون عنوان و مسئولیت مشغول درس و بحث باشم».

(سند شماره ۶۰)

جنابعالی خودتان می دانید که طرح این پیشنهاد فقط برای اعتراض به جریان دستگیری مهدی هاشمی و در حقیقت شروع فاصله شما از نظام بود. این جدایی با برنامه بوده است. طبیعی است که همه کس از برخورد شما انفصال شما را از نظام می فهمد.

مهدی هاشمی در نامه خود به آقا هادی معترض است که چرا در مورد جدایی آقای منتظری تلاش کرده است. پس معلوم می شود تر جدایی جنابعالی از نظام، تر حساب شده ایست و موضع گیرهای شما هم مؤید همین واقعیت است.

جالب است که آقا هادی، همین مطلب را پیش روی شما به آقای رفسنجانی گفته بود که چرا آقا باید به گونه ای حرکت کند که کارهای بدنظام دامن ایشان را بگیرد؟ و همین مطلب را نیز دو سه مرتبه به خود من گفت و از آنجا که شما شدیداً تحت تأثیر این القائات بوده اید، در جلسه شب های جمعه خود گفتید که من اصلاً از این نظام نیستم. (نقل از آقای موسوی خوئینی ها)

حال مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم مقام رهبری کنار گذاشته نشده است؛ بلکه سه سال قبل از قضیه مهدی هاشمی، امام در اعلامیه خود برای خبرگان و یک سال قبل از دستگیری او، دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت الله منتظری تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضد انقلاب حرکت کند و از همه بیشتر تلاش شخص امام بود که بی حاصل ماند و فقط توطئه مهدی هاشمی مؤثر شد و همانگونه که او در بازجویی خود آورده که طیف ما تمام نقاط حساس بیت ایشان را تسخیر نموده بود و نمی گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید. آیت الله منتظری متأسفانه راه جدایی از واقعیات را در پیش گرفت و به سویی روانه شد که فرجام آن فاجعه بود.



اکنون به گوشه ای از اعترافات مهدی هاشمی توجه کنید:

«شرمنده ام بگویم ما در آن روزها به خاطر توهم شیطانی که داشتیم سعی می کردیم در موضع گیریها حتی الامکان موضع فقیه عالیقدر چیزی بر خلاف موضع حضرت امام باشد».

(سند شماره ۶۱)

حضرت آیت الله

یادتان هست، من می گفتم: اینها برای شما به دروغ نامه می نویسند و مطالب خود را به عنوان نامه های رسیده از مردم القاء می کنند. شما باور نمی فرمودید و شاید اکنون نیز باور نفرمایید که اصحاب همان تفکر در کنار شما بودند.

وقتی آقای هادی هاشمی در سرداعیه جدایی شما از نظام و امام را داشت، غیر از آنچه شد تصور نمی رفت. حال بار دیگر به نامه مهدی هاشمی، چند لحظه قبل از اعدام توجه فرمایید.

[او] خطاب به آقا هادی می گوید:

«شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می سنجیدی، سبب بسیاری از فجایع شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساسترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت الله منتظری از نظام و مسئولین را سردادی که خدا می داند چه گناه بزرگی مرتکب شده ای».

(سند شماره ۲۳)

حضرت آیت الله

طیف مهدی هاشمی هنوز هم دست از شما بر نمی دارند؛ چرا که آنها امام را قبول ندارند، چه رسد به شما و به قول امام چون اعتقاد به ارتباط با منافقین و لیبرالها دارند، هیچ پلی را بهتر از شما ندیدند و این را بارها گفته اند. وقتی امام تأکید روی رسیدگی به مسائل مهدی هاشمی داشتند، معلوم بود با هوش و ذکاوت سرشار خود مسائل را تحلیل می کردند، متأسفانه شما که برادرش دامادتان بود و پدرش استادتان و به قول خودتان او را از بچگی بزرگ کرده بودید و از تمام خصوصیاتش اطلاع داشتید، هرگز او و طیف او را نشناختید. شما فرزند عزیز و بزرگوار خود را هم نشناختید و او را دیوانه معرفی کردید؛ در حالیکه حضرت امام مرحوم محمد منتظری چریک واقعی جهان اسلام را فرزند اسلام و قرآن خواندند.



خلاصه کلام اینکه آقای مهدی هاشمی، چند بار در طول بازجویی هایش به این مسئله تکیه کرده است که ما از سالها قبل، روی آیت الله منتظری، کار می کردیم. از طرف دیگر آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که حال که مسئولین با ما (یعنی طیفشان) این گونه برخورد می کنند، ما باید به منافقین نزدیک شویم. مهدی هاشمی گفته است: در ابتدا توسط منافق معروف و بعد با طلبه تائب آقای ارمی با منافقین ارتباط برقرار کردیم. چرا که آقا هادی منافقین را بر این رژیم ترجیح می داد. جناب عالی هم که اجازه داده بودید که منافقینی که تائب هستند، رفت و آمدشان در بیت شما بدون مانع باشد. آقا هادی هم که تسهیلات لازم را برای رفت و آمد لیبرالها مانند: پیمان و نهضت مجاهدین خلق یعنی میثمی ها، نهضت آزادی و منافقین فراهم می کرد. مکانهای حساس بیت شما را هم که طیف آقا مهدی اشغال کرده بودند؛ شما هم با ساده اندیشی خود تمامی حرفهای این طیف را وحی منزل می دانستید.

برای نشان دادن ضعف شما، در شناخت افراد، همین بس که با شجاعت در نامه به امام فرمودید: او را از بچگی بزرگ کرده اید و تمام خصوصیات او را می شناسید که فردی متدین، مدیر، مدبر و با تقواست. از طرف دیگر آقا هادی و طیفش به این نتیجه رسیده بودند که شما باید از نظام جدا شوید و در این زمینه از هیچ کوشش خلافی، کوتاهی نکرده اند. از طرفی دیگر آقا هادی معتقد بوده است که امام می میرد و از دست او خلاص می شوند و کارها حل می گردد.

از تمامی اینها و خیلی چیزهای دیگر از جمله هماهنگی با رادیوهای بیگانه و سیاستهای خارجی، به این نتیجه می رسیدیم که این گروه فاسد و مرموز تصمیم گرفته است که چند کار را انجام دهد. ابتدا چهره امام را از زبان و قلم قائم مقام رهبری چهره ای خشن که زنهای بچه دار را می کشد، به دنیا معرفی کند و بعد این را به دنیا برساند که آیت الله منتظری غیر از امام است. در قدم بعد، آیت الله منتظری را از نظام جدا سازد و بعد با تغییر مدیریت در سطح بالا و گسترده — که از زبان شما هم نقل شده — همه چیز را به نفع خودشان خاتمه دهند و می بینید که موبه موهم اجرا شد.

ملت عزیز ایران، می بینند که چگونه مستند و روشن، نقشه شوم این باند کثیف را روشن کردم و نشان دادم که قضیه آقای منتظری، هرگز به خاطر چند انتقاد سطحی، از



اوضاع کشور که از رادیو تلویزیون پخش می شد، نبود، به خاطر بدگویی و ذهنیات ایشان نسبت به مسئولین نظام و یا تصفیه جناحی از نظام علیه جناحی دیگر نبوده است؛ بلکه نقشه ای بوده است حساب شده که با سیاستهای خارجی هم هماهنگی های لازم صورت گرفته بوده که به عقیده امام این نقشه، با پل آقای منتظری تحقق یابد و بلافاصله ایشان را نابود کرده و کشتن ایشان را به دست حزب الله طرفدار امام جایزنند.

امام بارها فرموده اند که اطرافیان آقای منتظری به محض اینکه استفاده لازم را از ایشان کردند ایشان را نابود می کنند. این سخن امام که سالها قبل فرموده اند، بعد از چند سال برای ما روشن شد.

از آنجا که امام آقای منتظری را فردی ساده لوح می دانند و از ایشان خواستند تنها به درس و بحث پردازند و از کارهای سیاسی اجتناب کنند، در مورد درس و بحث چیزی نمی نویسم. آنچه من آوردم، گوشه ایست از توطئه ای عمیق علیه نظام اسلام و مسلمین و میهن اسلامیمان. توطئه ای بود بسیار حساب شده علیه شخص امام و مسئولین رده بالای نظام، توطئه ای علیه تمامی افرادی که با عشق امام زیستند و با عشق امام مبارزه کردند، که می خواستند به دست فقیهیی و ارسته که سالیان دراز، در کنار امام بوده است، انجام دهند. چرا که لیبرالها و منافقین از آنجا که پایگاه مردمی ندارند، خود نمی توانند ابتدا وارد عمل شوند، پس راهی غیر از بیت ایشان پیدا نمی کردند.

البته این روشن است که بعد از این نامه عده ای نامه ای تنظیم کنند که هر چه اینجا آورده ام، نادرست است؛ اما خدا و مردمی که با تعقل و تفکر به مسائل می نگرند، بهترین قضاوت کنندگانند. خداوندا تومی دانی که من، عاشق آقای منتظری بودم. خداوندا تومی دانی که امام بیش از سه سال است همه گونه تلاش خود را نمود، تا آیت الله منتظری که حاصل عمرش بود، آگاه شود که چه نقشه شومی در کار است. خدایا خودت کمک فرما تا ایشان آگاه شود و به خیل دوستان امام ملحق گردد.

سخنم را، با تفکر جدید جنابعالی در نامه به آقای نیری که باز حکایت از همان خط منافقین خلق، در بیت جنابعالی دارد، به اتمام میرسانم، نوشته اید:

«مجاهدین خلق، اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت است. یک نحو منطق است و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد. با کشتن حل



نمی شود بلکه ترویج می شود».

(سند شماره ۶۲)

حضرت آیت الله منتظری

اولاً: چه شد که منافقین پس از ده سال، دوباره مجاهدین شدند که اگر منطقشان را تصحیح کنند، بر نظام اسلامی امام رجحان داشته باشند.

ثانیاً: مجاهدین خلق، با منطق، ائمه جمعه شهدای محراب را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، حزب را منفجر کرده و ۷۲ تن از یاران باوفای امام را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، در خیابانها و ادارات بمب گذاری کردند؟

مجاهدین خلق با منطق، رئیس جمهور و نخست وزیر و بقیه را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، تعداد کثیری از عزیزان این نظام را، مانند: شهید

قدوسی، هاشمی نژاد و... کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، نمازهای جمعه را به آتش کشیدند؟

مجاهدین خلق با منطق، این همه وکیل و وزیر را از این جمهوری کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، شبها به شکار حزب الله می رفتند و صدها نفر افراد

معمولی کوچه و بازار را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، هواپیماهای این مردم را دزدیدند و به عراق فروختند؟

مجاهدین خلق با منطق، در ایران جاسوسی می کنند؟

مجاهدین خلق با منطق، با صدام همکاری کرده، بچه های حزب الله را در

جبهه های جنگ در عملیات مختلف کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، می خواستند تا تهران بیایند؟

مجاهدین خلق با منطق، هواپیمای حامل شهید محلاتی و بقیه افراد از هیئت های

قضایی و نظامی و مردم عادی را شناسایی کردند و به دولت عراق اطلاع دادند تا سرنگون کنند؟

مجاهدین خلق با منطق...؟؟؟

تنها، مجاهدین خلق با منطق خود، افراد بیت شما را از خودشان کردند، به صورتی

که به تأیید آنان اجازه رفت و آمد در منزلتان را دادید.

مجاهدین خلق با منطق خود شما را به آنجا کشاندند که امام را کشنده زنها



بچه دار معرفی کردید.

مجاهدین خلق با منطق خود، شما را به آنجا کشاندند که بچه های اطلاعات فرزندان امام زمان علیه السلام را، از ساواکیهای شاه بدتر دانستید.

مجاهدین خلق با منطق خود، شما را به آنجا کشاندند که نامه هایی، در دفاع از آنان نوشتید. و صدها کار دیگری که شرم از بازگوکردنش دارم.

این نامه به پایان رسید و ما همچنان در اوّل وصف خیانتهای آشکار و پنهان اطرافیان جنابعالی مانده ایم. باور بفرمایید که همیشه با فکر و ذکر شما روز و شبم را می گذرانم. آخر شما، امید همه ما بودید. بار دیگر از جنابعالی عاجزانه می خواهم که با یک حرکت انقلابی، خود را از طیف سید مهدی هاشمی رها کرده و در دریای محبت بیکران دوستداران امام شناور سازید. به امید آن روز. از خداوند متعال سلامتی و شادابی و پیروزی شما را بر عفریت ظلم و خیانت اطرافیانتان خواستارم و نکاتی را می آورم:

۱- در خاتمه نیز همچون مقدمه از تکرار مکررات، در این نامه عذرخواهی می کنم.

۲- از اینکه بعضی از جملات تند است، معذرت می خواهم، چرا که ما

صراحت لہجہ را از شما آموخته ایم.

۳- اگر تندی نامه متأثرتان ساخته است، خود را جای امام بگذارید و آنوقت

کمی فکر کنید که خدا را خوش می آمد، تا شما برای دلخوشی چند لیبرال و منافق، پیرمردی زنده دل و الهی که همه عمرش را صرف اعلاّی کلمة الله کرده است، آدم کش و مخصوصاً زنان بچه دارکش معرفی کرده باشید و با این حرکت غیر اسلامی انسانی، دل دشمنان قسم خورده اسلام و نظام و ایران را شاد کرده باشید. کمی فکر کنید که چگونه حضرت امام ماهها و سالها، در زیر شلاق اتهامات واهی شما و لیبرالها و منافقین، تنهای تنها، صبر کردند و برای مصلحت نظام و اسلام با قلبی شکسته خون دل خوردند.

۴- سه نامه از آقای مهدی هاشمی را که یکی به جنابعالی و دو نامه برای آقا هادی

هاشمی نوشته است به جهت محتوای تکان دهنده اش، در آخر [ضمائم] آوردم.

۵- تذکر این موضوع را هم لازم می دانم که اصولاً این نامه بر مکاتبات جنابعالی

و حضرت امام پایه ریزی شده است، که در بین آن از وقایع تلخی هم سخن رفته است.



حضرت آیت الله

اگر از منافقین و لیبرالها و طیف مهدی هاشمی، جدا نشوید: مطمئن باشید،
تمامی حزب اللهی ها در آخرت در مقابل پیامبر اکرم (ص)، جلوی شما را خواهند گرفت.
والسلام علی من اتبع الهدی
۶۸/۲/۹ احمد خمینی

اسناد و مدارک





سند شماره (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت فرزندان عزیز نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی دوزاد محترم دست نایب آتم

باسم در جریان امر حضرت مرشد خیریه و نهاده تقیه را چه قرار است

همینکه در این که پدر پیران جسر لادری است در اندیشه و دنیا تمام

تهدید خود را کرده است تا تقیه بدینجا ختم نمود و دولت خانه موفق نشد.

طرح دیگر و طیفه شریقی است که با تقسیم لایحه را با حفظ نظام و اسلام بگیرد لذا

باید بر عین صحت علم را برابر صحت نظام و اسلام کند و لکن این است و در خواران

و برادران در آینده تا اندازه ارادین خواهند شد. مندر این وضع لایحه

نیت که دفاع از اسلام و نظام روحی بردار نیست و در صورت تخطی بر کسر در تقیه

بدینا حد بر می رسد و خواهد شد. توفیق مکن و الله اعلم بالصواب

موسس معتمد در مقام و کلمات

۶۸/۱/۲۹
روح المعانی



سند شماره (۲)

و یا به این که تبه لارانی و جانیست

مها پیشه لاریان نیز از هر کس که طبع بنا مدغمه اند و یا بنام خوف نهند در بریت ثواب چه در هر چه در هر چه و بنده و ملک است غیر از آنکه
فاجعه به آید و در یک عمر و خوف نظام را بخواند که نشاند و است ثواب هم و هر چه در هر چه و بنده و ملک است غیر از آنکه
تقسیم کرد و فضا داد و در هر چه و بنده و ملک است ثواب هم و هر چه در هر چه و بنده و ملک است غیر از آنکه
کردن مکان بنام است و در هر چه و بنده و ملک است ثواب هم و هر چه در هر چه و بنده و ملک است غیر از آنکه



سند شماره (۲)

هـ : ازکیل قبل از بازگشت رفت و مدلولین محترم جمهور اسلامی خدمت آقا شریعتی
و هم آنان نسبت به سرالوین من قبل از نقد و نقاط ضعف بعد از نقد خدمت آقا حبیب
را مطرح میافزیند از قبیل : رابطه با ساواک ، جمع کردن نیروها را تذکره ، دین بزرگوار
چراغ آقا کاش آید و ... ، این روند چندین ماه بطول انجامید و حضرت آیه
نظمی هم صاف به مقابل صحبت با آنان مقاومت میکردند . من از اخبار رفت و آمدها
ترس افوی که در صحبت آنان حضور داشت مطلع میشدم و سعی نمودم با داشتن گزارشهای خدمت
آقا محلیسهای غلط و انحرافی را در جهت جلب نظر ایشان بخورم و انتقاد از مدلولین کشوری
و انکیز منشا این بزرگیها حد آنان و ناراحتی این از من است و ... (تاکید نمیکند)
نظر حمایت معظم از خود را تقویت کرده ایم ، افور نیز هم سرور داشت و اد نیز همین مجلس هارا
حضور آبا تا مطرح میافزیند .



سند شماره (۵)

روز دوشنبه قصد داریم خود را به زیارت اهل بیت مرفوع کنیم تا ما را اجزاء فرسوزند و لغتند و صغیرا بهیم
نامهای برای من نوشته اند و سخن از آن را که به باره من بود خواندند. بعد از اتمام کردند و من هم
یک نامه به ابراهیم نوشتم و آن سخن که درباره من بود را برایم خواندند. بعد از گفتند
اگر با نامه خودشان خواب را از چشم من گرفته اند من هم نامه فرستم که خواب را از چشم ابراهیم
بگیرد.



سند شماره (۶)



سند شماره (۸)

نابین میفرستد در قلم که با من خیانت امام عیسیٰ میباید کند غافل از اینکه اصلاً امام عیسیٰ نصبت که ای اسلام را جرم میدادند.

سند شماره (۹)

از زمانیکه در عهد نصبت ها - محفل شد - و من از سیاه بیرون کردم حضرت آیت الله العظمی منتظری
برایس هان بیخ صبری که دارند و برای تقویت روحی استغاثت نمایند. در نصبت ها را بمن محفل کرده
و حقیقت امر مرصبت شد که من روابطم با ایشان و بیعت منظم به بیشتر گردد.



سند شماره (۱۰)

۴۱. بنام آریغزاده در ضمنه دافعی باز مطرح مشهوره باید نخست در ضمنه بین المللی مطرح
شود و ما قدرت داریم زمینه آن را فراهم سازیم
۴۲. آدلف ماچر در این امکان مالی و نظای برای راه انداختن دوباره و لغو نفوذ
در سطح منطقه حاضریم. در افق آلمان قرار دسیم تا کار را شروع کند



سند شماره (۱۱)

است که آنان که در سباه این کار غلط را
انجام داده اند و در وقت خروج آبرویشان را بر بوند غیر قابل تعقیبند ، و آقای حسن و سید مهدی آن کسی باید تعقیب و می گویند ؟!

سند شماره (۱۲)

سید مهدی که همی در زمان ح ^{سید} و در دادگاه اهلنجان بر درسا و اگر به مرتبه اعدام محکوم شد و لا دیوان علی کتور زمان ح ^{سید} این را
و غرضه را دانست که حکم دادگاه اهلنجان را لغو کند



سند شماره (۱۳) صفحه — | —

برگ بازجوئی و صورتسجل

جلبہ

41



سند شماره (۱۲)

من ترسی از بیان حقیقت ندارم - دان کمان الحی مرآ -
از وقتی که بچ بود و با مردم عهد بهم بخت و بدر از ملکایب خرمی آمدی منما ختم و پدرش استاد فرزند و برادرش داد من است
من تمام خصوصیات او را میدانم او مردی است فاضل اسلام و انقلاب و عین شخص حضرت امام هم فوئز السعداد و فوئز درگ است
و هم خوب صحبت میکند و خوب می نویسد و در محفل و تدبیر و مدیریت بهر آب از رئیس پناه و وزیر اطلاعات با هم کمالان
بهتر است و در انجمن و انجمنی هم از آمان کمتر نیست فقط برا حقش نیست و عاقر نیست کور کورانه مهره کسی نبود



سند شماره (۱۵)

قبل از هر چیز از تقدش هاد عایت های حضرت^{علیه السلام} در ماه اول باز داریم که تصویر رسیده اید من فردی خالص و بیگانه هستم ، به خاتمت مشترک و از آنکه من بدلیل نفس حضرتعالی را در جریان یک احوال و رفتار بنور قرار نداده و حرمت کامل خویش را در محضر شما بارگر نهاده ام ، بسیار متذلل و شرمزده ام . و بطور کلی از آنکه انسانی آلوده به لغزش ها و زلزلان و آلوده به ناخالصی ها و عوارضی ها و بسیار مورد توجه و عنایت شفیع الاهی و منزله و بار و در جوار او قرار گرفته بود ، عمیقاً اندوهگین و غمگین زده ام . حرمت کدر و غمی من آنگونه که خود لازم واقف بودم و در این روزها شفاف تر نمایان گشته است ، هیچ سختی با حضرتعالی و بیت شاد شفاع وجودی قائم مقام رهبری نداشته است . و ضعیفی که ارتباط من با حضرت^{علیه السلام} را پرشاند بود چیزی جز سوء استفاده از برکات وجود حضرت^{علیه السلام} نبوده و از آنکه برخی احوال و رفتار من مستقیم و غیر مستقیم حضرت^{علیه السلام} را دچار مزاحمت و بیگانه ساخت و از هر قدر متلب حضرت امام این تنها وسیله الاهی در این زمان و متلب بلند هوشم را بدو آورد ، بر خود نرسید .



سند شماره (۱۶)

من از ایشان جدا شدم - ولی نه از درون وجودی خود واقف بودم که همه محبتی از سر و نهاد
وافتنه و انحلاف - مورد تعلیمه فقیه عاقله قرار گرفته است و این نصیب بزرگ چگونه
مورد سوء استفاده و جدایی من و شما را از درون قرار گرفته اند!

سند شماره (۱۷)

❖ - حضرت عباس (علیه السلام) ، قدرت طلبی که بنیم غرور و عجب بود - و خود محوری سست شده
کردی ، ریا ، تکبر ، خود بزرگ بینی مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردها
عقلی ام نه قلبی ، انباشتن آینه دلش ، افشای عیب سوزن و - از این حضرت سلطان
سرهنگ تمیز گرفته بود .



سند شماره (۲۰)

ایمانید امید در جمهوری اسلامی بر خلاف آنچه در فقه خواندیدیم نه جان مسلمان محترم است و نه مال او، قاضی حکم میکند مال او را بدهد جان او را بدهد کسی گوشت نمی کند مخصوصاً اگر در قصر بنیادگی انقلاب باشد؟! و افراد سرورانی عالم قضایانیم از ترس یکدیگر و ترس از تلفتهای مقامات و یا چو سازیهایی غلط بر این هم خلاف شرعها بوسیله حکومت همه میگذازند؟

سند شماره (۲۱)

ط = ایجاد سستی است لازم جهت حرکات نیروهای مسلط دار و مستمر من با آتنا چون دیگر پیمان
و درندگان - نهضت آتنا من
سی = مسامحه و مراقتت با حقیقت و آمدن افرادی چون آرمی در جهت آتنا - آدم این باره نیست
مطرح آن چون این افراد تا نب مسکنه رفتن و آمدن در این احوال است



سند شماره (۲۴)

خداوند اولاد کو یرم و آقا را خوش نرزا اگر یک کلمه و جبران خوین را بداند و از خوانده بخارند
خواهد داد که تسخیر سلطه با نظام برده آورد و بحیرت که نمی برد که ایشان با این بازی ملامت
که در غلبه بر نرستان دامن حضرت که کج بود که کینور را از انفس که از اهل دانت است
و... طی چندین ماه انجام داد به...

سند شماره (۲۵)

ایامیدانید در بعضی از روزها علی از نور روزیم برای زنند از دروغ داشتند این هم نه یک روز و دوز و بلکه ماهها؟



سند شماره (۲۶)

در آن زمان که چنین

عین نوار مرود است

«نظر و نظرگاه می‌تواند فایده در ذهن ما پیش آمده که باید یک سلسله ارتباطات و روابطی که ^{ضعیف} هم باشد این -

شواهد و مستندات به عنوان یک کاتالوگ در یکی یا آن نیروهای خارج از کشور.

سند شماره (۲۶)

«در این صورت است که بوسه آقا حصادی به این نتیجه رسیده بودند که ما باید

یک کارخانه‌ای احداث می‌کردیم که راستاً آماده کنیم برای آئین در یک شرایطی که یک تجرباتی می‌آید در داخل کشور

یک فعل برانستادن و در معادلات و در سیاست که سیاستی کشور بود و آید و اینجا باید یک معمول از جمله

صفحه ۲

جله

مجلس شورای اسلامی ایران
بزرگ بازرگانی و صورتمجلس

۳/۲۶
مجلس شورای ایران

نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاس پرونده
بهمنی	روایتی		روز ۵ / ۱۳۶۷	

با شد با این جنابهای خارج از کشور، مخصوصاً با آنچه که این نام از قبل به این طبعی که به اصطلاح از اولین بود و با آنکه احادی هم از شبانه داشت، من حیثاً با او مربوط نبودم ولی آنجا حدی با او مربوط بود ولی آنجا حدی با هم مسائل را هماهنگ می کرد و از کمال او بی چنین چیزی گفته شده بود که آنجا حدی که حدی از غیر مسلمانی که به غیرین (من غشین غلق) و همچنین غیر مسلمانی که وابسته به پیش دست اینها مثل یک معارف غنی و تفریح و اعیان ترنگر می کشید نیست، بل سید مشهوری و آن این جناب و این طبع و این برکت آنجا حدی معتقد شد و بود که باید با این کارائی که آنجا معتقدند مثلاً ملا میر محمد با این ارتباطات و بعضی رفت و آمد این طبع در داخل بیت بد آنجا حدی بر این اساس استوار شده بود و در تحلیل های بعضی اش هم آنجا حدی با حدی گفت و گفت و گفت و گفت این بر ضروری که اینها با اعمامی کشند و با آیت است مشهوری می کشند خیلی دست کنی از برخورد آنجا ندارد و آنجا با این باشد که اینها این برخورد با ما باشد. اینها مثلاً از حدیث دارند یک جمع و اولویت ذهنی را به اینها می داد و در احوال و معنی مثل یک جمع و اولویت بود که با عنوان بود که کمال و برتری و احیائی مثلاً ارتباط با شد با این طبع که مشهوریت آیت است مشهوری و است و اینها که از ناحیه داخلی آنجا حدی و همچنین ما مطمئن بودیم که در مشورت بروز و فعل در افتاد است داخلی آن مشهوریت و در دست آیت است مشهوری و اینها مثلاً خیلی کار ساز است و در مشورت داخلی و در سطح این مشهوریت بود که به عنوان مثل حساسیت نزدانی یا هر چه بخوانیم تجرید کنیم می شود و این ارتباطات بین آنجا حدی و آن طبع که حالا احسن یا دم نرفته بود، وجود داشت و ادامه داشت تا این اواخر و در همین ارتباط



سند شماره (۲۷)

۴۱. بچه های کشته با هم اخلاص من نفعاً احسان آید و تند تند سعی نزد آنها که به عنوان منکرات و حجاب و ایمان دنیا مردم بر خود دارند
افراد روان شناس عاقل متین و عین دلسوز باشند

سند شماره (۲۸)

ص ۹

۵. از هم ارگانه ضعیف تر و دغون تر شکست فضا است در هر دو تن که لازم است از هم ارگانه قوی تر باشد
و بنظر میرسد باز هم آقای بروی اردبیلی غیر الموجدین است

سند شماره (۲۹)

۲. اواز خیلی از یکی که مورد عفو نام قرار گرفته اند بدتر نیست و مادر پیر او زن و فرزند
خردسال او مورد ترحم اند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است



سند شماره (۳۰)

اکثرین و باند نیست قریب به بیال من بد فرج انحراف و لغزش را به عکس و خرد دستان بهم میرساند
 می بینم و به درایت و هوشیار تمام منظم بر هر اعتدال حضرت امام عینی مد ظله العالی آفرین گفته که
 پیش از ریشه در سمه خطر ، با قاطعیت از آن جلوگیری فرمودند و همین دارم حضرت نیز صاحب
 به شریک حضرت امام و بر سر این مکتب کثرت قرار می داشته و بیرون از چهار روابط و موافق ما و در
 به تقیه می نگرستید بجان یقین می رسیدید که تمام منظم بر هر رسیدند .

سند شماره (۳۱)

بسم الله الرحمن الرحیم و نه عیار و نه عید و بالاخره با توفیق اسلام اعتقاد کامل دارد .



سند شماره (۳۲)

بج او هنوز طرفداران زیادی از غربالهی که هم وجهه برو که و افراد انقلاب دارد و اعلام او
در وسیع آنان اثر بد باقی میگذارد .

سند شماره (۳۳)

ع اعدام او پیر دزدی بزرگ برای دشمنان و کورن طلوعی بکند .

سند شماره (۳۴)

یکی از گناهان اهل من این بود که نقاط حنف غری و محلی خود را که قبل در عهد لایقند
در شتم با حضرت آیت الله منتظری مطهر ساختیم تا با از من اصلاح آن فرام شود و یا مدامی آقا
اسنیه من میگردانند بلکه سبکی در هر مسئله ای من میگردم در حضور ایشان خود را مظلوم
مید. دل. و ترم و مایه ایشان را بخود جلب کنم.



سند شماره (۳۵)

۷ وبالله التوفیق آنچه گفته شد نه بخاطر علاقه محض است نه فرقه‌ای هیچ علاقه محض ندارم بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آئینه انقلاب است و اینکه اعدای وطن و دین را با افواه با کدورت و فتن در پی دارد اعدای هدیه می‌رساند و آن گشته را می‌فرزند کرد.

سند شماره (۳۶)

۲ چرا مصاحبه ای را که بفرز فرزند نیست و مدارس فرزند بود اجازه دادید بخش شود؟

سند شماره (۳۷)

۳ چرا آن بچه نه مربوط به منج که عدد هزار و شصت و نه است و من از هم را در مناقصه این مبلغی کرد هر دو هم شد و الان هم بسته است؟



سند شماره (۲۸)

۱۵- طلب قم و تنجانه سیک : مایه قم و هرز و علی هینول یک پانجاه صلی قدرت
 کجا سیکویم که با القوه نیروها را کلامه اس آینه نقیب و نور را در داخل دفاترچ بیرون
 خواهر دله و لذت آینه خطی قدرت و لجر از با کجا در دراز مدت نصف العین مایه
 تا اکتفا انحرافی خود را (کلمه انوش) و اعم در این وجه جابجایی دله و یک
 بازوی نیرومند روحی و مایه درشته، شیم با حکایر و معطر آینهان*
 در طریقت مندی که مایه قدرت هرگز نه شدنی

۱۶-
 تشکیل میشد رویه رفته باین نمایی سیدم که اولاً بایه سطح آسندن سیک را بالا ببرم
 که کنجانه سیک تعلق آن برد
 البته این حرکت آمد و انحرافی سخنمدارس آقا نبود که در ضمیمه از آن نیز طلب
 زیر را جذب سیکویم . ~~و در ضمیمه از آن نیز طلب~~
~~و در ضمیمه از آن نیز طلب~~
 به این تسکین حفظ را در آمان تقویت سیکویم -



سند شماره (۳۹)

۴ سید مهدی مجرم فرزند اعدام میسر است که ای نبود و چرا . . . عده ای قصد می کنند
و غورمان مدافع انقلاب و روحانیت در حفظ خودمان را به سوچی و تاس کشی ننند بنحوی که در حقیقت هم از بد در است ؟

سند شماره (۴۰)

۵ در بجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست و ام فکر خود این طور می بینید ؟



سند شماره (۴۱)

مفتی محمد تقی

چرا ملاقاتهای قائم مقام رهبری لغو شده است؟!

بسم الله الرحمن الرحيم

"بجاءهون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم" هرگاه خدا می گویند و از سرزنش سرزنش گوی بسم می کنند.

ما شاءه - ۵۲

مکتب وهابی بخش اسلام حیات وهوبایی اش در این مسائل اخیر و باخاطر تلاش ، مجاهدت ، و جروستهای فراوان روحانیت آگاه ، پیشرو و متعهد به ارزشهای والای اسلام دارد . روحانیتی چون سید جمال ها ، مغرب ها ، سید ابی سلمی ها ، سعیدی ها ، مطهری ها ، بهشتی ها و محمد مفتظری ها

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نه تنها بعد از چندین قرن تلاش جهت استقرار حکومت اسلام به ثمر رسید ، بلکه تمامی مستضعفان عالم از ادب حدیث و محبت قرآن ...

استغفار حضرت امام علی علیه السلام در نثر

قهرمان تقوی و مدیریت دین !!!



سند شماره (۴۲)

ع حضرت علی با این کار آفرندگی مخالف را که تا اندازه ای ترس و شرم حضور داشتند جری کردند و با خان المکان ضرب زدن را دادند .

سند شماره (۴۳)

۷ ضرب ای که با اسم حضرت علی و در پیش هایت از رخ و بیت فریج و بیت فریج زده شد از هم فرمایند که آفرندگی مخالف در رژیم گذشته در زمان عالی زنده و میزند بیشتر بود .



سند شماره* (۴۵)

منی دایم از بهر برداریهای ضد انقلاب و افروخته‌های مخالف و غیره که می‌دانیم که در روزنامه‌های سیکان و طوطی و آفتاب و انوار و ...
مسلحند؟

سند شماره* (۴۶)

۹. شنیده شد فرموده اید: فلان گزارش و اطلاعات و اسامی و ... را به فرقی نمی‌کنم
و اینها است اطلاعات شما و زندانیان را و ... و ما دادیم و اینقدر کرده است فرقی نمی‌کنم را (الطالع و قیاس می‌کنیم)؛



سند شماره ۴۲

بسم الله الرحمن الرحيم

با کسر لفظات اعفای و محرم وزارت اطلاعات این سرایان گرام
 ام زمان محرم لای زخم که در عقب با اید در شکم در داخل کت و صند
 بیاریدینه در زطن این فیه انقلاب و افعال شده که در مخفی و
 وظیفه ابدی - یمن فرود را انجام می دهند با کسر لفظ وزیر محرم اطلاعات
 در ری تهر رانته می نمایند و هم خداوند به ما توفیق بفرماید
 فراموش
 ۱۶/۴/۶۶
 روحی
 روحی



سند شماره (۴۸)

چون کسی جز این است که آن حضرت را در عین کمال از روزنه نقد و کمال کثرت مشاهده
 می‌توان به صفت علم اکت برده و راه را در ذعنیت خود و اندیشه اطرافیان پیرایش میدهد
 که نتیجه آن گرایش است بخوانی و کتب و من و الهامات تحریف شده ایشان خدمت حضرت و دانستن
 ندونی به یک بجای بزرگ بر وجه روح خدا و ما را که انبیا اعظم و صلوات الله علیه علی نبینا و آلنا
 برده است.

سند شماره (۴۹)

۱۰ فروردین ۱۳۰۴ روزی حضرت علی (ع) را از کربلا آمدند تا قطع شود و آن نمی‌کردم باین زود می‌آمد.



سند شماره (۵۰)

بسمه تعالی



جمهوری اسلامی ایران

بزرگ بازرگونی و صورتمجلس



صفحه ۸

جله

نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاس پرونده
مهری	حاجی		روز ۵ / ۷ / ۱۳۶۷	
راجع به اظهارات آقای هم البتّه من کسری سائل رالتم انتم خصوصاً به بعضی ارسامات گشتم ولی کتاباً چیزی ننوشتیم مگر وی مسئله حضرت امام ولایتش بر آن حضرت امام خبایه اعا حاضری سائل زیاد می گفت یعنی ازین خلیه داشت برود در این در آنکه حضرت امام من چند روز بعد از اینم لال لاون می گفت ان شاء الله من چند روز بعد از اینم مسئله خل خرا داشت				



سند شماره (۵۱)

اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر را ملت و جهان پذیرا است و ظاهراً امر سرکشی ندارد و اعدام موجودین از سابق در زندانها :

سند شماره (۵۲)

مسئولین قضائیه و ادارتی و اطلاعات مادر سطح تقدیر اردبیلی میکنند
و انتباه است و تاسف از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرت بابه گناهانی یا کم گناهانی هم اعدام میشوند^۹

سند شماره (۵۳)

ماتاهارا از گشتها و غوغاهای نتیجه ای نگرفته ام



تاریخ الزبیر فی

مشاركون

[illegible]



سند شماره (۵۷)

در مبنی بر اینست که جمعی از اعیان طلبه ای را بخاطر شرکت در تبلیغ جهاد که از مدرسه اوقاف گرفته اند .

سند شماره (۵۸)

از روز فاجعه ای که در روزی که او بر سر تلغی با گریه گفته است به آقا بگویند بداد ما برسد که تلغی را قطع کرده اند
این آقا امید مردمی است که از مدرسه ای که بابت منطومه و اسلحه در زمان اقصیای رخ و رساله و تحریر حضرت آقا را احقر مانده
ص ۵ و غیره میگرد
۵۰۵



سند شماره: (۵۹)

، همان تصور خام اند که قبل از بازداشت بر ماه‌های اقله بود که حقوق ما آخرین
لحظه از این طیف حمایت خواسته نرسد ، در ایام بازداشت و بازجویی نیز همواره کسی دهنده بسیاری
از بهترین برده‌هاست و همین دلیل در غفلت که در وقت آیه بستانان الفا کرده اند که از اوقات
دهانه‌ترین کلید جابر گرفته اند تا یک صفحه در مع لطیف و حسن ما را دهنده حمایت از خود
سرمه نمایند و در سطن پشید واقعت بر عهده امنیت

سند شماره: (۶۰)

این زده دهید مانند طلبه ای بدون عنوان و مسئولیت مسئول در و کجاست ما کم



سند شماره: (۶۱)

شمرده ام بگویم ما همان روز ما بخاطر قوم شیطان که کسی میبردیم بعد موضع بُرِجِ حَتّی الا مکان ، موقع قضیه
عالمه رچی بر صدف موضع حضرت امام باشد .

سند شماره: (۶۲)

من در خانه بمانم و خلق را نمی بینم و نمی شناسم و در هر وقت که میگویم من است و من است و من است و من است
همی در آب و آتش و هر چه میگویم میگویم و من است و من است و من است و من است .

ضمائم





نامه مهدی هاشمی به آیت الله منتظری

بسمه تعالی

محضر مبارک قائم مقام رهبری حضرت آیت الله العظمی منتظری دامت ایامه با سلام و درود. امیدوارم از گزند حوادث مصون بوده و در تحقق آرمانها و اهداف متعالیه موفق باشید. بی نهایت از گذشته های دور و نزدیک خود و ناخالصی هایی که از قلم و قدم من در حوزه روابط با حضرتعالی تراویده و تحریف حقایق را موجب گشت شرمنده و از اینکه به جای الهام گیری از سجایای اخلاقی و شرح صدر و ملکات روحی شما، در حیطه انتساب به حضرتعالی در گردابی از ظلمات و اوهام و تنگ نظریها غرق شده بودم، متاسفم و از این بابت عاجزانه از محضرتان عذرخواهی کرده و پوزش می طلبم.

در عین حال بسیار خرسند و مشعوفم که تیرگی های بهم تنیده جهل و تروییر که زیر پوشش های براق یک معادله انحرافی را در حساس ترین مواضع انقلاب بنیان نهاده بود و نیروهای مخلص و تلاش گری را تسلیم وادی سراب خط بازیها و آلودگی های سیاسی نموده بود، در پرتو قاطعیت و تدبیر حضرت امام روحی فداه و مساعدت حضرتعالی متلاشی گشت؛ لغزش ها و خطاهای رو به رشد خطر خیزی که قداست ها و حرمت های قائم مقام رهبری را یدک می کشید واژگونه شد.

با این حال، از آن رو که برخی ریشه های تنومند این خطر را مکمون در پناه شما دیده و مشاهده می کنم، همان اوهام و اندیشه های لغزش باری که مرا به دام تسویلات شیطانی و افراط و ناخالصی افکند با قوت و استحکام و انسجام بیشتری در آقای اخوی... وجود داشته و دارد احساس مسئولیت می کنم، علیرغم کژی های گذشته و بی لیاقتی کنونی خود، به عنوان یک واجب شرعی النصیحه لائمه المسلمین، گوشه ای از حقایق تلخ را با صراحت به محضر آن شخصیت بزرگواری که پس از مقام معظم رهبری ملجا میلیونها انسانی است که در راه اعتلای کلمه الله از همه چیز خود گذشته اند، تقدیم نمایم. اگر احیاناً در بیان مطالب قلمم به گستاخی کشیده شود، معذورم دارید. چه آنکه صراحت را ما و همه از شما آموخته ایم؛ به خصوص هنگامی که فراتر از شخص و شخصیت و ماورای منافع فردی مصالح اسلام و انقلاب و آینده رهبری مطرح باشد.



چنانچه حضرتعالی، دفتر حوادث یک سال اخیر را به عقب ورق زده و مقطع زمانی شش ماهه اول سال ۶۵ را که به تحریک دوستان قدیم خودمان، فشارهایی متوجه شما گشت را در یک محور جدا از پی گیریهای حضرت امام مدظله العالی نسبت به تخلفات من، مطالعه فرموده و بیرون از مدار شایعات و توجیه گریها، عملکرد اخوی و من و جمعی از دوستان دیگر را ملاحظه فرمایید، خواهید دید چه لغزشهای بزرگی در حریم پاک قائم مقام رهبری شکل گرفته بود و زیر پوشش موافقت و تایید حضرتعالی دامن زده می شد که من ذیلاً به قسمتهائی از آن اشاره خواهم نمود.

چه کسی جز اخوی از موقعیت خود نزد شما سوء استفاده نمود و اخبار و گزارشات حساس انقلاب و کشور را به انگیزه حب و بغض های خطی در اختیار دوستان نزدیک قرار می داد و آتش جناح بندی برضد مسئولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه افکنی منتهی می شد، مشتعل ساخت؟ که تنها یک نمونه آن افشای جریان مک فارلین است که پس از بازداشت من و به انگیزه انتقام جویی از مسئولین اجرایی کشور انجام گرفت و اطلاعات به کلی سری انقلاب را در اختیار مستی افراد خام قرار داد که نتیجه ای جز کشتار بیرحمانه مردم بی گناه کشور در بمبارانهای هوایی نیمه دوم سال ۶۵، نداشت. چه کسی جز ایشان با هم فکری و همکاری من و دوستان دیگر با ترفندهای مرموز و صرفاً به انگیزه های خطی، حساسیتهای حضرتعالی را برضد فرماندهی سپاه در سال ۶۳، تشدید ساخت و با چشم پوشی از فداکاریها و ایثارگریهای رزمندگان سلحشورمان، در جبهه ها تنها نقاط ضعف سپاه را خدمت شما گزارش نمود؛ تا آنجا که رقابت و کشمکش با این ارگان انقلابی به لغو ملاقاتهای فرماندهی با حضرتعالی منتهی گشت.

چه کسی جز ایشان، تحت تأثیر حساسیتهای تحلیلهای ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور پندارهای شیطان برضد امام امت روحی فداه را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان پرورش می داد که نتیجه آن گزارشات انحرافی و مکتوب من و القاءات تحریف شده ایشان، خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ برضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بود!!؟

به دنبال این کج اندیشهها که در اکثر موارد به دیدگاههای حضرتعالی تشبث می شد؛ تحلیل ایشان و ما وظیف مرتبط با بیت شما از مسائل رهبری، جنگ، اقتصاد، معادله حاکمیت



و... راه انحراف پیمود؟!!

چه کسی مسئول مسامحه و سهل انگاری مصلحت آمیز در برابر امواج زهر آگین انتقادهای و نارضاییهایی است که دستهای مرموز به انگیزه تفرقه افکنی بین حضرتعالی و رهبری انقلاب و نظام به سوی بیت و دفتر شما هدایت می کرده اند؟! و مگر همین امواج فزاینده نارضاییهایی نبود که از طرق گوناگون و بالطایف الحیل توسط اخوی و دیگران به حضرتعالی منتقل می شد. و مگر همین ترفندهای ناشیانه و مرموز موجب نگشت که بالاخره حضرتعالی رابطه خویش بانظام را قطع بفرمایید.

خدا را گواه می گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فرا خواند، شهادت خواهد داد که قطع رابطه بانظام، ره آورد مجموعه حرکتیایی بود که ایشان با زمینه سازی ملاقات های خطی، بزرگ نشان دادن ضعفها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیل های افراطی و القاءات حساب نشده و... طی چندین ماه انجام داده است. البته انکار نمی توان کرد که علاوه بر زمینه های اولیه که در راستای تشخیص حضرتعالی وجود داشته، عوامل دیگری نیز مؤثر بوده است؛ که چه بسا اخوی نیز از آنها بی اطلاع بوده است؛ ولی قدر مسلم اینکه اگر ایشان نمی خواست چنین امری تحقق نمی یافت. فراتر از این بگویم اگر شرح صدر بی حد و مرز شما وجود نمی داشت و در سیاست اغماض از لغزشها افراط نمی فرمودید و اصرار بر انتقادهای مداوم از نظام اجرایی کشور نمی داشتید و در برابر افراط ها و خطاهای اخوی و دیگران عکس العمل جدی و قاطع نشان می دادید، موج سوء استفاده ها و تندرویها و لغزشها و بدبینی ها مهار می گشت و در شرایطی که انقلاب اسلامی در حصار توطئه های استکبار جهانی قرار دارد و آتش جنگ از هر سوزبانه می کشد، قلب نازنین امام امت روحی فداه بدرد نمی آمد و حوادث کنونی روند دیگری می یافت.

حضرت آیت الله

سوگند به ارواح مطهره شهدای جمعه خونین مکه و شهیدان انقلاب اسلامی و به خصوص شهید محمد رضوان الله علیهم اجمعین که در بیان مطالب فوق انگیزه ای جز رضایت حق و مصلحت اسلام و آینده رهبری را نداشته و در فضای کاملاً آزاد و آگاه و بدون اینکه قصد تنقیص اخوی که سمت استادی بر من را دارد، داشته باشم. از حضرتعالی



استدعا می‌کنم، بدون توجه به جرائم و تخلفات من که فصل جداگانه‌ایست و به آقای اخوی ارتباط ناچیزی دارد؛ یک بار دیگر نامه را با دقت مطالعه و قضاوت فرمایید و چنانچه مصلحت دیدید، امر بفرمایید تا مفصل جریانات را خدمت شما در نامه دیگری به رشته تحریر درآورم. ارجو من الله تعالی ان یوفقکم لمرضاته ویسدد خطاکم
والسلام علیکم ورحمه الله



جمهوری اسلامی ایران

برگ باز جوئی و صورت مجلس

1. *Chlorophyll*

— + —

جلسہ

کتابخانه

نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاس پرونده
		روز / / ۱۳۶	

۱۰۰

[illegible]

در این حال بسیار فرسوده و مشغولم که تیرگی های بهم تنیده بجز و تیر تیر که در پیش چشمم
کجاست مندرج الاخری و اندک صحت ترین مریض بنده بنیان غدا بر او نیز که نفس و تندرستی را
نیام دارم سر آب خنک بنویسم و اگر بی حال غمزه بر دهانم بر آید و تیر تیر در چشم
در این زمان و ساعت صبر کنم تا که غمزه نشاند و از غمزه ها و غمزه های در بر منده خنک بنویسم
و صحت من تمام شود و هر یک که می کشید و از غمزه ها

ما این حال از آنکه بر پیشت همان تفرقه این خطر را بگویند در میان ما رسیده و مصلحت
 میکنیم همان اوصاف را در پیشه صفت از ترس با وجود علم اجماع که مصلحت نیست و از آنجا که این
 انگیزه با آنکه در حکام و نظامین بهترین مدتها آفری و ... و خود در پیشه و در ارد
 اعمال هر مصلحت میکنیم از هم که در پیشه و ... و بی بدعتی که چون خود و ... (از کتاب



جمهوری اسلامی ایران

برک بازجویی و صورت مجلس

f. vivo

جلسہ

[illegible]



برگ بازجویی و صورت مجلس

جلد

[illegible]

[illegible][illegible]

11/1/22	22		
---------	----	--	--

سلطنت دہلیہ اور لکھنؤ میں
ایک دفعہ ایک شخص نے حضرت مولانا غلام احمد علی صاحب دہلوی سے کہا کہ
اگر جن لوگوں نے ان کے خلاف رائے دے دی ہے تو ان کے خلاف کیا کریں گے



نامه مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی

بسمه تعالی

خدمت ذی شرافت اخوی و استاد معظم حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید هادی هاشمی زید عزه العالی.

با تقدیم گرامترین سلامهای برادرانه، توفیق حضرتعالی را در راه خدمت به اسلام و مسلمین و تحقق بخشیدن به اهداف عالیه انقلاب اسلامی در سایه خط امام مدظله العالی خواستارم. باری از اینکه مدتی است از فیض حضور حضرتعالی محروم گشته‌ام، متأسفم. ولی از اینکه در این مدت مورد الطاف خفیه الهی قرار گرفته بسیار خرسندم. علت اصلی تصدیع وقت عزیزتان علاوه بر تجدید محبت و ارادت و سلام یاد آوردن مطالبی است که بیان آن را در این مقطع با ادبیات ناقص خود یک وظیفه شرعی می‌دانم.

قبل از ورود به مسئله اشعار میدارم که حضرتعالی در طول زندگی ام علاوه بر نقش سازنده و تربیتی اخوت، نقش بارز یک معلم و استاد را داشته‌اید و من همه چیز خود را مدیون الطاف و عطوفتهای بی‌شائبه شما دانسته و می‌دانم؛ ولی امروز فراتر از مناسبات برادرانه و دوستانه مصالح انقلاب اسلامی مطرح است و چنانچه در ادبیات این حقیر صراحتی خارج از انتظار مشاهده فرمودید، معذورم بدارید.

نکته اول: اینکه من امروز با من دیروز که در بیستم مهرماه ۶۵ با شما خداحافظی کردم، در یک مقیاس نمی‌گنجد. من امروز دستخوش یک تحول و انقلاب روحی و



اخلاقی گشته و بسیاری از افاق ها که تا دیروز بر من پوشیده مانده بود، امروز گشوده شده و در پرتو آن مسائل انقلاب و کشور و جهان را از روزه ای مشاهده می‌کنم که تا دیروز از آن عاجز بودم و به اصطلاح اهل فن دیروز من برای خویشتن خویش موضوعیت قائل بودم؛ در حالیکه امروز خود را در برابر عظمت بیکران رهبری انقلاب و قائم مقام معظم له و معنویت متعالی انقلاب و ملت ایثارگر لاشئ محض می‌بینم. من حلاوت و شیرینی ایکه این روزها و شبها در خلوتگاه خود با خود و خدای خود احساس می‌کنم با تمام عمرم برابری دارد و عظمتی که از بازگشت و توبه خویش از سیاست بازی و موازنه بندیهای خطی و حب و بغض های سیاسی گذشته، احساس می‌کنم با هیچ مقیاسی قابل سنجش نیست.

از این رو هیچگونه تعصبی در دفاع از گذشته خود احساس نکرده و با صراحت گذشته ها را محکوم می‌کنم.

نکته دوم: به تصور من آن تخیلات واهی که تا دیروز دامن گیر ذهنیت من و شما نسبت به مسئولین کشور و انقلاب گشته بود و مولود تنگ نظریها، فقدان شرح صدر و جو عمل زدگی بود، یکسره محکوم کرده و اعلام می‌دارم: چنین پندارهای ناشیانه، نه با واقعیت امر تطابق داشته و نه با موقعیت جنگ و نوطه های بین المللی که علیه انقلاب عزیز در جریان است سازگار بوده است.

علاوه بر این، آن گونه تحلیل ها و تصورات غلط را با معنویتی که انتظار می‌رفت در مکتب فیاض انقلاب لمس کنیم، مطابق نمی‌دانم. چه آنکه به نظر من یکی از اهداف عالیه انقلاب پرورش انسانهایی است که قابلیتها را به فعلیت رسانده و با عظمت روح و تعالی نفس به نوعی معنویت متعالی دست یابند که حوادث و جریانات روزمره نتواند حریم کبریایی روح آنان را نسخ یا مسخ نماید.

نکته سوم: من به عنوان کسی که این راه را پیموده و به آخر رسانده و به اندازه کافی تلخی ها و ناکامی های آن را چشیده و به دام لغزشها و انحرافات آن افتاده و اکنون به اشتباهات گذشته خود واقف گشته است؛ به حضرت تعالی عرض می‌کنم: آن فضایی که ما در آن تنفس می‌کردیم و جوی که به ذهنیت های خود حاکم ساخته بودیم، فضا و جوطبیعی و اسلامی و انقلابی نبود. چه آنکه تصورات ما با واقعیات روزمره انقلاب و خط مقام رهبری انقلاب مدظله العالی هماهنگ و منطبق نبوده است؛ زیرا به تصور اینکه در حال خدمت به



انقلاب و کشور هستیم، اسیر توهماتِ باطل و سخیف شده بودیم که از پی آمدها و عواقب و عمق آن غافل بودیم و هر کس به چنین جوی محصور گردد، قادر به درک اشتباهات خویش نخواهد شد و اکنون من، با جوتازه‌ای که در آن بسر می‌برم، به ظلمت جوقبلی وقوف یافته‌ام.

نکته چهارم: اخوی عزیز گذشته‌ها، گذشته است؛ ولی اگر جنابعالی به مصداق روایت «رحم الله عبدا عرف قدره» موقعیت حساس خود را بهتر درک می‌فرمودید و اگر حالت بلا تکلیفی نهضتها و مارا که منشاء اینهمه گرفتاری شده، زودتر مشخص می‌کردید و اگر سوء تفاهم‌هایی که با بعضی برادران مسئول پیش آمده بود، زودتر فیصله می‌دادید و اگر جو دفتر را با شرح صدر و افتتاح سیاسی ساخته بودید و همه اقشار و جریانات و جناحها خود را متعلق به دفتر می‌دانستند و اگر با صراحت کامل به من نصیحت می‌فرمودید که به جریانات دفتر و مدارس فقیه عالیقدر نزدیک نشوم و اگر... و اگر... کار به اینجا نمی‌کشید. اکنون که به رای العین ثمره وضعیت سابق را مشاهده نمودید؛ استدعا دارم گذشته‌ها را چراغ راه آینده خود قرار دهید و انشاء الله قرار خواهید داد.

نکته پنجم: همانطور که خودتان بارها اشاره می‌کردید که حضرت امام مدظله العالی یک چهار چوب واحدی را از روز اول نهضت تا کنون برای خودشان انتخاب کرده‌اند و کلیه مسائل انقلاب و کشور را با معیارهای ثابت و لایتغیر خویش سنجیده و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند؛ همه ماها که خود را مقلد و پیرو آن حضرت می‌دانستیم، می‌بایست چنین شیوه ارزنده‌ای را پیشه خود می‌ساختیم؛ نه اینکه به دنبال بروز هر حادثه‌ای یک تحلیل جدید پیدا کرده و با تحلیلهای متضاد روزانه، خود را برسر چند راهی سرگردان سازیم. اگر عقل ما آن کشش لازم را نداشت که به این نتیجه دست یابیم، حداقل وظیفه این بود که به خط رهبری انقلاب تبعید داشته و ثبات قدم و استقامت در موقف را از امام عزیز می‌آموختیم، تا فعل و انفعالات و مسائل مستحدثه و جزر و مدهای سیاسی نتواند ماها را به انفعال کشانده و به راه غلط سوق داده شویم.

برادر عزیزم هنگامی که حضرت امام و فقیه عالیقدر دام ظلهم العالی تاکید می‌کنند، حفظ نظام سیاسی کشور واجب شرعی است. طبعاً حفظ و حمایت از کسانی که به تأیید مقام رهبری مسئولین اجرایی نظام شناخته شده‌اند (به فرض اینکه اختلاف سلیقه نیز



با آنان داشتیم) نیز واجب می شود و اگر ماها در یک چهارچوب شناخته شده و مورد تایید خط رهبری به طور ثابت قرار می داشتیم، هرگز به انفعال و تذبذب در تحلیلها و تصورات خود نمی گشتیم.

اخوی عزیز! من نمی خواهم بار اشتباهات و غلط کاریهای خود را به دوش شما بیاندازم؛ نه هرگز. زیرا اولاً: حضرتعالی از بسیاری از تخلفات من بی اطلاع بودید و ثانیاً: در مواردی که دلسوزانه مرا نصیحت می کردید، این من بودم که در اثر غرور و تعصب نفسانی به توصیه های شما گوش نمی دادم. ولی در بخش مسائل سیاسی کشور انصافاً من، خود را تابع رأی و تشخیص حضرتعالی می دانستم و این وظیفه شما بوده است که مرا بهتر راهنمایی کنید.

نکته ششم: اخوی محترم! تخلفاتی که من در مصاحبه خود اعلام کردم چه از قبل یا بعد از انقلاب، یک سلسله واقعیت هایی بوده است که متأسفانه در اثر القائات شیطانی وجود مرا فرا گرفته بوده و من نه از روی جبر و اکراه بلکه با رضایت کامل آنها را بازگو کردم، تا عبرتی برای دیگران، که چه بسا هنوز در جو گذشته ما زندگی می کنند باشد و در عین حال مقدمه ای برای ساختن شخصیت جدید و سالمی برای آینده گردد.

در خاتمه از اینکه مصدع اوقات گرانبهای شما گشتم، پوزش طلبیده، استدعا دارم سلام گرم مرا خدمت فقیه عالیقدر ابلاغ فرموده و از ناحیه من از ایشان عذرخواهی بفرمایید و ضمن دعا برای حل مشکلات مسلمین و برطرف شدن گرفتاریها و پیروزی رزمندگان ایثارگر در جبهه و دوام عمر امام امت و فقیه عالیقدر، سلامی گرم به افراد خانواده ام ام البشیر و بشیر و بشری و خانواده خودتان ابلاغ فرمایید و مادرمان را مخصوصاً مورد محبت قرار دهید.

والسلام علی جمیع اخوانا المسلمین



نام و نام خانوادگی

با برادران که مدتی از فین حضور حضرت محمد است ام تمام و بجز آنکه در اینست محمد و ابی
 ففیه الا و از شرفه بسیار فرستادم حالت اهل مسجد وقت عزیزیان عذر و بجز آنکه در اینست محمد و ابی
 یا در اینست که بنیان آن را مدان مسلح با او میات نامی خرد و یک و طایفه شرعی میدانم
 پس له در روز ششم با او میاد که حضرت در طریقه آمد عذر و بجز آنکه در اینست محمد و ابی
 نفس با در یک صبح و از استاد در آنکه استاید و من هر چیز خود را در این استاید و من هر چیز خود را در این استاید
 به بنیان استاید و میاد و از او در آنکه استاید و من هر چیز خود را در این استاید و من هر چیز خود را در این استاید
 و بنیان استاید و میاد و از او در آنکه استاید و من هر چیز خود را در این استاید و من هر چیز خود را در این استاید

و با صیقل اعلیٰ فن و پرورش من برار و تفتن و تیش موضوعیت مایل بر دم و دمسک و اور در خور را
در برابر خلقت گیران و جبر انفس و ب و شدم مقام اسطلم و و سزاست که اعدا و عدل استیلا و سرکشی و غی
من میم و من خلوت و شیرینی ای که این سرور و شایسته و در ضرر نگاه و دما خود و خوار خود و اهل ک
یکه با تمام عزم بر این دارد و و خطی که از بار رنگت و توبه و توبه از میان بازی و در لایم خبرت
خلی و جب و من و ان می که شسته است اهل ک یکم با هیچ نیاید که بل و شش و شست
از این و جگر و بعضی و روح و لذت شسته خود و اهل ک کرده و به هر اهل ک شسته هار الکرم و کلمه



وزارت اطلاعات

پیشانی

برگ باز جوئی

النجاة في الصلح (نجات شما در راستگویی است)

قاریع

doing

جلسہ

نام و نام خانوادگی -

[illegible]

سیدی شرم به ازار غزلار ایلیم امم البشیر و بشیر و غزلار و حور انان ایلیم غزلار

والمعلم على صج اوان الحين



نامه مهدی هاشمی به سیدهای هاشمی در آخرین لحظات حیات

بسمه تعالی

خدمت برادرم سیدهای هاشمی. امیدوارم از اعمال و رفتار خود نادم و پشیمان شده باشی. در این روزها قصد داشتم، یک نامه مفصل با ذکر شواهد و دلائل و تحلیل انگیزه‌هایی که تشخیص می‌دادم در اعماق فکر شما ریشه دوانیده، برایت بنویسم؛ ولی تقدیر خدا با تدبیر من هماهنگ نبود. اکنون که چند لحظه بیشتر به مرگم نمانده است، چند نکته را اجمالاً تذکر می‌دهم:

برادر عزیز، من با همه انتقاداتی که به شما دارم، زحمات شما را یک لحظه فراموش نمی‌کنم. زحمات قبل و بعد از انقلاب درباره من تحمل فرمودید، ولی وظیفه خود می‌دانم، در این آخرین لحظات زندگی توجه کنم. چنانچه از انگیزه‌های قبلی و اندیشه‌ها و اوهام فکری سیاسی که به شدت در شما بود توبه نکنی و خود را از حریم رهبری آینده انقلاب دورسازی، ماجرا تمام نخواهد شد.

شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ‌نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی، مسبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ، داعیه لزوم انفصال آیت الله منتظری از نظام و مسئولین را سردادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شده‌ای. امیدوارم که از گذشته‌ها توبه کرده باشی؛ ولی در غیر این صورت، بدان که اشتباهات و لغزشهای ما و دوستانمان که تا حدود زیادی به شما بازمی‌گردد، تداوم خواهد یافت، ولی در اشکال ظریف‌تر و نامرئی.

البته مرا خواهی بخشید از این صراحت لهجه؛ ولی مطمئناً بدون هیچ گونه فشار جسمی و روحی به نگارش این کلمات مبادرت ورزیدم و لحظه‌ای بیاندیش و از سرنوشت تلخ من عبرت بگیر.

برادرم! از قول من به اخویها و خواهران سلام برسان و الطافی که در حق من داشتید، در حق زن و فرزندانم دریغ مکن و در حق دعا کن، تا بلکه خدا مرا مشمول عفو



خویش قرار دهد.

نزد خدا، توبه کن و گذشته‌های خویش را جبران نما.

در خاتمه از قول من به آیت الله منتظری، کسی که پس از امام امت روحی فداه عشق و آرمان همه وجودم محسوب می‌شود، سلام گرم خالصانه‌ام را ابلاغ کن و از سوءاستفاده‌هایی که من خواسته یا ناخواسته، از حریم ایشان و بیت معظم له نمودم، از ایشان عذرخواهی بکن. والسلام.

به امید دیدار در قیامت و در محضر عدل الهی.



جمهوری اسلامی ایران

برگ بازجویی و صورت مجلس



صفحه ۲

حلقه

نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاس پرونده
		روز / / ۱۳۶	

برادریم، از قول من به اخویها و خواهران سلام برسان و الطافیکه به حق بنده بشنید به حق
زن و دخترانم درین مجلس در مقام دعا و تاسلیه خدا را مشغول غم خویشین و مادر و پدر
نزد خدا بکن و لذت شسته کمر خویش را بچران نما. در فاصله از قول من بآیه تطهیر
که یک پس از امام است روح فداه عشق و آرا و هر چه دردم کوب بخیر و سلام گرم و تسلیات
را به این کن و از خدا بخواه که غم من فراموش یا غم خویش را از حق این من و بهت نسیم به غم
از این من عذر خواهی بکن و السلام با عید و بار به نیابت و در کفر عمل الهی